

پوچوان

۳

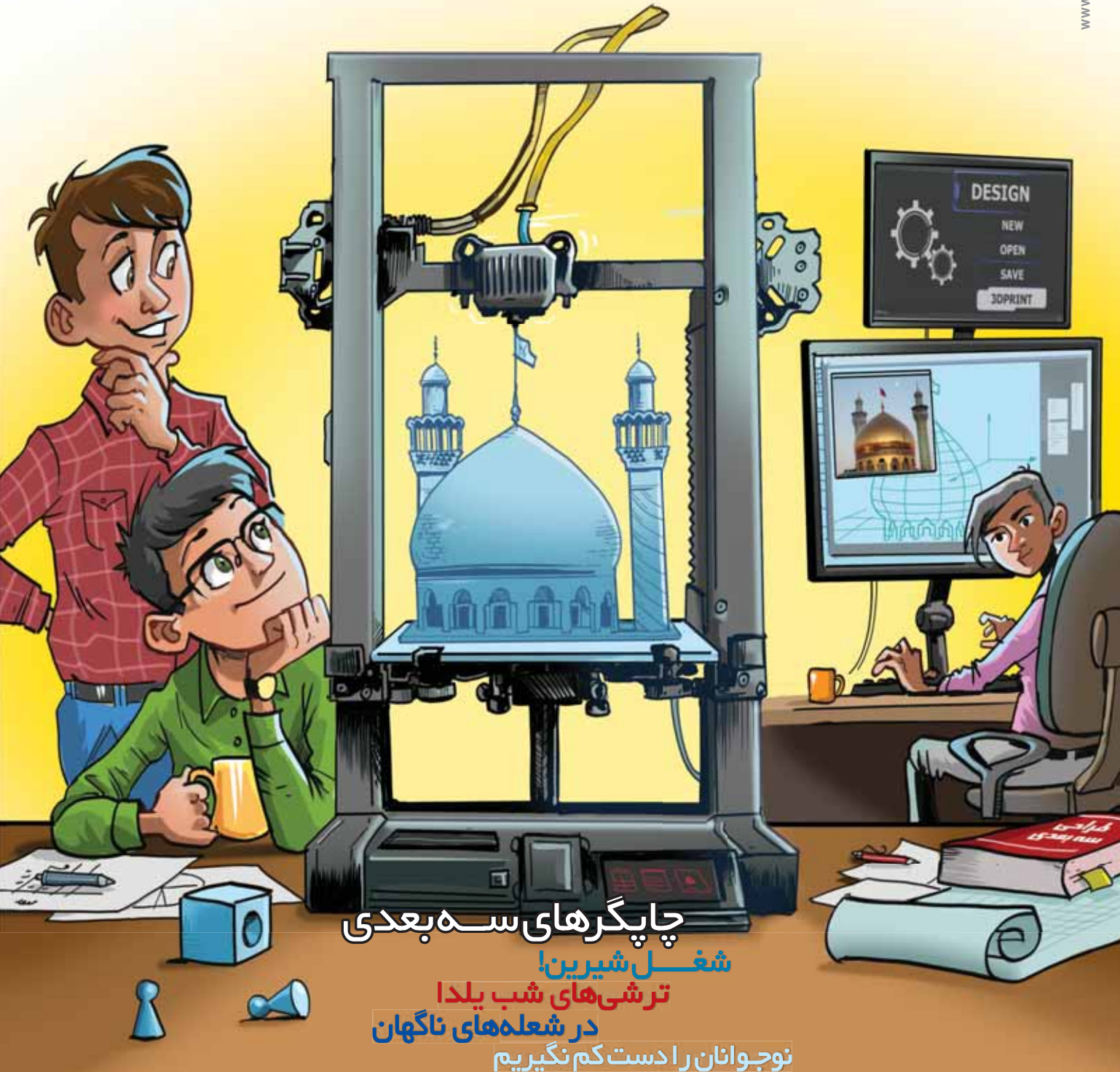
رشد

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
دوره چهارم ● آذر ۱۴۰۰ ● شماره پی‌درپی ۳۱۶ ● ۴۸ صفحه ● ۵۱۰۰۰ ریال

www.roshdmag.ir ISSN:1606-9072



چاپگرهای سه‌بعدی

شغل شیرین!

ترشی‌های شب‌بِلدا

در شعله‌های ناگهان

نوجوانان را دست‌کم نگیریم

وزن خواب



شب
 در نیایش ستاره‌ها و ماه
 در هزار توی راه‌های آسمان
 بین بی‌شمارها
 کاشف شکوه اهدنا الصراط می‌شوم
 بعد با سکوت
 حرف می‌زنم
 با سکوت وزن بال شاپرک
 که روی گل به خواب رفته است
 با سکوت وزن خواب
 روی پلک آهوان دشت‌های دوردست
 در کنار شعر جویبارها
 در ردیفی از چنارها

صبح
 با شروع آفتاب پنجره
 از زمین بلند می‌شوم
 باغبانها
 چرخ می‌زنم میان آبشارها
 محو ذات می‌شوم
 ای که هستی و تمام هستی‌ام تویی!
 دست باز می‌کنم بغل کنم ترا

کائنات می‌شوم
 بارها و بارها

محمد حسن حسینی
 تصویرگر: شیوا قاضی



خودت را باور کن

حتماً گاهی در برابر حل مسئله یا انجام پروژه‌های قرار گرفته‌ای و با خودت کلنجار رفته‌ای که آیا می‌توانی انجامش بدهی یا نه. فکر هزار راه رفته است و بارها با خودت سبک و سنگین کرده‌ای که تو می‌توانی از عهده آن سر بلند بیرون بیایی یا نه؟ در بین روان شناسان معروف است که می‌گویند: «اگر ثروت نداری، اگر زیبارو نیستی، اگر قدرت نداری مهم نیست، اما اگر خودت را باور نداری هیچ نداری.»

واقعیت این است که پایه اعتماد به خود، اطمینان تو به خودت است. اعتماد به خود بر اساس باور درونی تو به توانایی در انجام کار به وجود می‌آید و همیشه از درون سرچشمه می‌گیرد، نه از بیرون. اعتماد به خود نوعی احساس توانمندی و اطمینان است که می‌توان آن را به تدریج و به آهستگی پرورش داد. هر چه بیشتر به اراده خود تکیه کنی، اعتماد به خود را بیشتر تجربه خواهی کرد. «اعتماد به نفس»

یعنی اطمینان به خود برای تسلیم نشدن. دوست نوجوانم! تو می‌توانی با برداشتن هر قدم موفق در زندگی، باور به خود یا اعتماد به نفست را بیشتر و بیشتر کنی. همچنین مثبت اندیشی و تمرکز ذهن بر توانستن و دوست داشتن خودت از راه‌های بسیار خوب افزایش خود باوری و اعتماد به خود است. دوست من، با توکل به خدا، خودت را باور داشته باش.



- ۱ خودت را باور کن.....
- ۲ در جست‌وجوی رازها.....
- ۴ ترشی‌های شب یلدا.....
- ۷ جدول پزشکی.....
- ۸ مستأجری واقعی و مجازی!
- ۱۰ شغل شیرین!.....
- ۱۲ به روشنی آفتاب.....
- ۱۴ شکار چپان‌شب.....
- ۱۶ در شعله‌های ناگهان.....
- ۱۸ شیوع شایعه.....
- ۲۰ نوجوانان را دست کم.....

ایستگاه

- ۲۱ دیرستان موش‌ها.....
- ۲۲ قهرمان تبلی‌ها.....
- ۲۳ کی کباست.....
- ۲۴ پهلوان بنبه.....
- ۲۵ گزارش مکتوب.....
- ۲۶ آن ورآبی‌ها.....
- ۲۷ بازی با کلمات.....
- ۲۸ چاپگرهای سه بعدی.....
- ۳۰ روزهای مانا.....
- ۳۲ با ارزش‌ترین بودی!.....
- ۳۴ داوطلبان مأموریت‌های.....
- ۳۶ حالا که زیرگلوله نیستیم.....
- ۳۸ بازار راه ابریشم.....
- ۴۰ نرمش ذهن.....
- ۴۲ کیک باقلوا.....
- ۴۳ چای به.....
- ۴۴ زباله‌های ویرانگر.....
- ۴۶ ورزش راکتی.....
- ۴۸ رمز و راز رنگرزی.....

رازها در جست‌وجوی

۱۷ سال پیش فضایی‌های روزتا راهی مرزهای بی‌کران فضا شد. این فضایی‌ها سفری هیجان‌انگیز و طولانی در پیش داشت تا از اسرار شگفت‌انگیز یک دنباله‌دار پرده‌برداری کند. دنباله‌دار «۶۷/پی»، یکی از اعضای خانواده‌ی دنباله‌دارهاست که دوره‌ی تناوب کوتاهی دارد. این دنباله‌دار هر شش سال و نیم یک بار به نزدیکی خورشید می‌رسد.

روزتا در مأموریت خود یک هم‌سفر کوچک هم داشت: کاوشگر فیله؛ ربات کوچکی که قرار بود روی دنباله‌دار فرود بیاید و سطح آن را از نزدیک بررسی کند.

روزتا برای سفر خود به انرژی بسیار زیادی احتیاج داشت. این کاوشگر با چرخش به دور کره‌ی زمین و سیاره‌ی مریخ توانست سرعت بگیرد و انرژی زیادی به دست بیاورد. روزتا در مسیر خودش از کنار منظره‌های زیبا و شگفت‌انگیزی عبور کرد؛ مثلاً توانست از یک سیارک که شبیه تکه‌ای الماس بود، عکس بگیرد.

روزتا مسیری طولانی و ۱۰ ساله را برای رسیدن به هدف خود در پیش داشت، به همین دلیل تا رسیدن به مقصد در خواب فرو رفت تا انرژی کمتری مصرف کند.

دنباله‌دارها، ستاره نیستند!

اگرچه نام ستاره‌ی دنباله‌دار را بارها شنیده‌ایم، اما در حقیقت دنباله‌دارها ستاره نیستند. همان‌طور که می‌دانید ستاره‌ها گوی‌های بزرگ و داغی از گاز هستند که از خود نور و انرژی منتشر می‌کنند. اما دنباله‌دارها فقط یک تکه سنگ یخ‌زده هستند! اگر یک گلوله برفی را روی زمین خاکی بغلتانید، به چیزی شبیه به هسته‌ی یک دنباله‌دار تبدیل می‌شود. به همین دلیل است که به هسته‌ی دنباله‌دارها «گلوله برفی کثیف می‌گویند»! هسته‌های دنباله‌دار همیشه در حال گردش به دور خورشید هستند و وقتی که به نزدیکی خورشید می‌رسند، مستقیماً به بخار و گاز تبدیل می‌شوند و یک دنباله‌ی زیبا را پشت سرشان ایجاد می‌کنند.

۱۰ سال بعد که روزتا و فیله به نزدیکی دنباله‌دار شگفت‌انگیز «۶۷/پی»

پی» رسیدند، از خواب بیدار شدند. بعد از آنکه همه‌ی ابزارها به

کمک پایگاه‌های زمینی آزمایش شدند، حالا زمان آن

رسیده بود که فیله برای جمع‌آوری اطلاعات

دقیق‌تر درباره‌ی دنباله‌دار، روی آن فرود بیاید.

فیله یک ربات سطح‌نورد ۱۰۰ کیلوگرمی و

به بزرگی یک ماشین لباسشویی بود! این

برای نخستین بار در تاریخ فضا بود که

یک دست‌ساخته‌ی بشر می‌توانست

روی یک دنباله‌دار فرود بیاید.



فیله فرود سختی داشت و خیلی تلاش کرد تا بتواند سالم روی دنباله‌دار بنشیند. چنگک‌های اتصال کاوشگر به خوبی عمل نکردند و باعث شدند که این کاوشگر دو بار از جای خود کنده شود و در شکافی دورتر از هدفش فرود بیاید.

با وجود اینکه مأموریت فرود موفقیت‌آمیز به پایان رسید، اما قرار گرفتن در آن شکاف باعث نرسیدن نور خورشید به صفحه‌های سلول خورشیدی فیله شد. در نهایت فیله تنها توانست حدود ۶۰ ساعت روی این جرم فضایی به پژوهش و نمونه‌برداری بپردازد و سپس باتری آن تمام شد. کاوشگر فیله طی روزهای حضورش روی دنباله‌دار اطلاعات بسیار مهم و دقیقی درباره‌ی سطح دنباله‌دار و غبارهای اطراف آن به روزتا فرستاد و سپس با غروب خورشید به خواب عمیقی فرو رفت. در تمام این مدت روزتا در حال گردش به دور دنباله‌دار بود و اطلاعاتی که فیله می‌فرستاد را به پایگاه‌های زمینی ارسال می‌کرد.

دنباله‌دارها بقایایی باستانی از زمان شکل‌گیری منظومه شمسی ما هستند. اطلاعاتی که روزتا و فیله در اختیار دانشمندان قرار دادند می‌توانند سرخ‌های مهمی درباره‌ی شکل‌گیری منظومه شمسی و حیات روی کره زمین به ما بدهند.



دنباله دارها را
بیشتر بشناسیم

از پله‌های زیرزمین آرام پایین رفتیم. قفل در را باز کردم و با دست در را به جلو هل دادم. بوی نم ریخت توی دماغم. کیوان چراغ را روشن کرد و جلوتر از من رفت سمت کیسه‌های تکیه داده‌شده به دیوار. خم شده بود و یک‌به‌یک کیسه‌ها را می‌گشت.

به سمت من برگشت و در حالی که دست‌های تپلش را تکان می‌داد، گفت: «نیست که نیست! ... اینا به مشت آشغاله!»

سرم را جلو بردم و گفتم: «خوب بگرد. خودم شنیدم آقاچون داشت به مادرچون می‌گفت کیسه‌گر دوها رو زیرزمین گذاشتم.» کیوان دستش را دراز کرد داخل یکی از کیسه‌ها و گلوله‌ای از پشم بیرون آورد.

– بفرما آقا آرش! شما گردو می‌بینی؟

خواستم حرفی بزنم که یک‌دفعه همه‌جا تاریک شد. صدای فریاد کیوان بلند شد و برای لحظه‌ای احساس کردم بدنم به کامیون هیجده‌چرخ برخورد کرده‌است. پرت شدم سمت در نیمه‌باز زیرزمین. در زیرزمین بسته شد و صدای تلقی هم از پشت در شنیده شد. گفتم: «چی کار می‌کنی؟ چرا داد می‌زنی! کم‌رم داغون شد!»

کیوان انگار نشنیده بود من چی گفتم، فقط با صدای لرزان تکرار می‌کرد: «چرا برقا خاموش شد؟! چرا برقا خاموش شد?!»

دستم را در هوا تکان دادم تا به دیوار یا وسیله‌ای بگیرم و بلند شوم. رطوبت دیوار خشتی را حس کردم و به‌سختی از روی زمین یخ‌زده بلند شدم. آرام‌آرام به سمت جلو رفتم و گفتم: «چته تو، چرا این‌طوری می‌کنی؟ خب خاموش شده که شده! چرا مثل بچه کوچولوها ترسیدی؟ برو کلید برق رو بزنی تا چراغ روشن بشه!» با خنده ادامه دادم: «ببینم نکنه از تاریکی می‌ترسی؟» هنوز صدای کیوان می‌لرزید که احساس کردم به من نزدیک‌تر شده‌است.

– نه جون داداش، اما هنوز خاطره آقاچون تو گوشمه!

– خاطره؟ کدوم خاطره؟!

کیوان نزدیک‌تر شد. حالا در سیاهی زیرزمین صورتش را بهتر می‌دیدم.

– همین خاطره جوونیش که همه‌مون زیر کرسی بودیم، گفت.

– امشب گفت؟!

کیوان دستش را بالا آورد و لب‌هایش را کج کرد.

– ای بابا! بله امشب، وقتی شما داشتی دولپی انارا رو می‌خوردی، آقاچون گفت جوون که بودم، توی همین روستا وقتی سحر رفتم زمینای کشاورزی رو آب بدم، دیدم که ته زمینا نور می‌یاد. بعد رفتم و دیدم که عروسی از ما بهتران. حالا فهمیدی؟ یادت اومد؟! کیوان کمی مکث کرد و ادامه داد: «می‌گم نکنه گردوها رو هم

اونا خوردن؟!»

– مسسسسخره!

انگشت‌هایم را بردم طرف صورت تپلش و گفتم: «یعنی تو با این هیکلت نفهمیدی آقاچون می‌خواستسته برای داماد تازه وارد خونواده، شوهر دخترخاله نازی، قمپوز در کنه؟!»

کیوان با دستش دست مرا پایین آورد و گفت: «من نمی‌دونم، ولی این حرفا بمونه برای بیرون اینجا که دیگه من یک دقیقه هم نمی‌تونم بمونم.»

کیوان کورمال کورمال به سمت در زیرزمین رفت و در را تکان داد، اما در باز نشد. دوباره و دوباره تکانش داد، اما باز نشد.

صدای مشت‌های سنگینش را بر در شنیدم که با هر بار کوبیدنش فریاد می‌کشید: «کمممک ... کمممک!»

دیگر چشم‌هایم به تاریکی عادت کرده بودند و تقریباً همه چیز را می‌دیدم. کیوان در حالی که فریاد می‌کشید، به سمت من آمد و هیکل گنده‌اش را به من چسباند.

– وای... خدایا... دیدی... دیدی. گفتم خاطره آقاچون تو گوشمه! خودم را کنار کشیدم و گفتم: «کیوان بس کن! چه ربطی داره؟»

– آقا رو باش، تازه می‌گه چه ربطی داره؟ کی چراغ رو خاموش کرد. کلید برق که بغل راه‌پله‌هاست! کی در رو روی ما قفل کرد؟ هان بگو، جواب بده!

جوابی برای گفتن نداشتم. همان‌جا روی زمین سرد نشستم تا شاید فکری به ذهنم برسد. صدای چلیک‌چلیک به هم خوردن دندان‌های کیوان را که کنار گوشم بود، شنیدم. نمی‌دانم از سرما بود یا از ترس که احتمال دادم گزینته دوم باشد. در فکر

ترس‌های شب‌پیدا

چاره بودم که از زیر زمین خلاص شویم. می‌دانستم هر قدر به در بزنی، فایده ندارد، همه مشغول خوردن میوه و شیرینی شب یلدا زیر کرسی بودند. هیچ کس در این سرمای استخوان‌سوز به حیاط نمی‌آید. تازه اگر هم بیاید، احتمالاً صدای ما را از بیست پله پایین‌تر و از زیر زمین نخواهد شنید.

در همین فکرها بودم که احساس کردم زیرم خیس شد. پشت سر آن هم بوی بدی بلند شد. اول به شک افتادم، اما جابه‌جا که شدم، مطمئن شدم کار من نیست. سرم را به سمت کیوان گرفتم که مثل بچه‌گره خودش را جمع کرده بود.

کیوان! خجالت بکش! چی کار کردی؟ یعنی این قدر ترسیدی که خودتو خیس کردی؟!

کیوان خودش را جمع و جور کرد و گفت: «برو بابا، چی می‌گی تو؟ خیس چیه؟ نمی‌فهمی بوی ترشیه؟!»

کمی بو کشیدم و تازه فهمیدم پای کیوان به دبه‌ترشی خورده و دبه برگشته. یک‌دفعه فکری به ذهنم رسید. از روی زمین بلند

شدم و روبه‌روی کیوان ایستادم. دستم را به سمتش گرفتم و گفتم: «فهمیدم ... تلفن همراه ... گوشت رو بده.»

کیوان سرش را پایین انداخت و لب پایینش را گاز گرفت.

– گوشت رو روی کرسی جا گذاشتم!

تا این جمله را شنیدم محکم به پیشانی‌ام زدم و گفتم: «ای خدا!!!»
بین ما رو دیوار کی یادگاری می‌نویسیم؟! گوشه من رو مامان گرفت و گفت یه امشب که شب یلداس، بی‌تلفن همراه باش. تو چی؟»

دستم را در هوا تکان دادم و گفتم: «یکی هم که مامانش بهش گیر نمی‌ده، انقدر سرگرم خوردن می‌شه که پاک گوشه‌شو فراموش می‌کنه.»

روی زمین نشستم و کمرم را به سیدهای پلاستیکی تکیه دادم. پنجه‌هایم را در موهایم فرو بردم و گفتم: «چه شب یلدایی شد! با چه امیدی از دل شهر کویدیم اومدیم روستا که کنار خاله و دایی و آقاجون و مادرجون خوش باشیم. اون وقت بین چی شد!»

صدای کیوان را خیلی ضعیف شنیدم که گفت: «الان همه آجیلا رو، هندونه‌ها رو، باسلوق‌ها رو، لیوها رو، سبزی‌پلو با ماهی‌ها رو می‌خورن.»

از شنیدن این جمله عصبانی شدم. صدایم را بالا بردم و گفتم: «هرچی می‌کشیم از این شکم توئه!»

کیوان به سمتم آمد و چشم‌های بادامی و ریزش را که در زیر گوشت‌های صورتش کم‌کم داشتند محو می‌شدند، به طرفم گرفت و گفت: «از شکم منه؟! مثل اینکه جناب‌عالی بودین که فرمودین بیا با هم بریم پیش کیسه‌گردو تا دلی از عزا در بیاریم.»

سرم را خاراندیم و گفتم: «اومدیم ثواب کنیم کباب شدیم. من فقط می‌خواستم محبتم رو به پسر خالم نشون بدم.»
کیوان رویش را برگرداند.

– نخواستیم بابا ... محبتت رو نخواستیم.
هنوز کیوان رویش آن طرف بود که یک‌دفعه صدای خنده بلند شد؛ آن هم نه یک نفر، بلکه چند نفر.
ناخودآگاه هردو به سمت هم رفتیم و به یکدیگر چسبیدیم

– یا علی ... یا علی این‌ابی‌طالب ... بسم‌الله الرحمن الرحیم ... قل اعوذ برب الناس ...

لب‌های کیوان تندتند تکان می‌خوردند. صدای خنده‌ها دور بود، اما هر دفعه بلندتر از قبل می‌شد. دست‌های یخ‌زده کیوان را گرفتم و گفتم: «احتمالاً خنده‌اهالی خونه‌اس دیگه. مثل همیشه دایی‌کمال داره خوش مزه‌بازی درمی‌یاره.»

کیوان انگار نشنیده بود که گفت: «از ما بهتران هم تو عروسی می‌خندن دیگه، گریه که نمی‌کنن!»
خواستم حرفی بزنم که روزنه‌نوری از لای در مشخص شد. کیوان پنجه‌هایش را به دور بازویم حلقه زده بود و با تمام توانش فشار می‌داد و زیر لب تندتند می‌گفت: «وای ... وای ... وای ... وای!»



بیشتر بخوانیم

قنات رستم آباد



صدای بی‌موقع اذان بلند شد. هر وقت اتفاقی رخ می‌داد، اذان می‌گفتند تا توجه مردم جلب شود. مادر، «منیژه» را صدا کرد. منیژه فکر کرد مادر دوباره عقرب یا رتیل دیده؛ اما وقتی منیژه وارد حیاط شد، مادر را دید که به آسمان نگاه می‌کرد. حالا منیژه هم صدای اذان را می‌شنید. مادر از او خواست به سمت مسجد بدود و خبر بگیرد. وقتی منیژه به مسجد رسید، مردم را دید که جمع شده بودند و... منیژه مثل فشنگ در رفت؛ اما نه به سمت خانه، سمت خروجی ده!

مؤلف: معصومه میر ابوطالبی

نام مجموعه: نوجوان دوره اول

سال چاپ: ۱۴۰۰

ناشر: قصه و داستان

– بچه‌ها شما اینجا چه کار می‌کنید؟!
آیدا که هنوز می‌خندید، گفت: «مادرجون فقط قیافه‌هاشون رو
بین چطوری ترسیدن.»
مادرجون ابروهای تنکش را به هم نزدیک کرد و گفت: «خب
حالا دختر، تو دیگه نمی‌خواد این وسط مزه بریزی.»
از روی زمین بلند شدم و تکانی به شلوارم دادم.
– راستش مادرجون، ما اومدیم یه چیزی برداریم که نمی‌دونم
چرا چراغ خاموش شد.

کیوان که هنوز روی زمین نشسته بود و هنوز هم صدایش کمی
می‌لرزید، گفت: «تازه مادرجون، در هم نمی‌دونیم چرا قفل شد.»
مادرجون به صورتش زد و لب پایینش را گاز گرفت: «ای خدا
مرگم بده، یعنی شما گیر کرده بودین؟! آقاچونت کجاست ببینه شما
گیر کردین؟ صد دفعه بهش گفتم مرد قفل زیر زمین خرابه، گوش
نداد که.»

مادرجون نگاهی به آیدا کرد که هنوز داشت ریزری می‌خندید.
– خب آگه این دختر هوس ترشی نمی‌کرد که معلوم نبود تا کی
اینجا بودین!

مادرجون این را گفت و دستش را به طرفمان دراز کرد که
برویم بیرون. آرام از در زیرزمین بیرون آمدیم که آیدا دستش را به
بینی‌اش گرفت و گفت: «چه بوی گندی هم می‌دین!»
چپ‌چپ به آیدا نگاه کردم و زیر لب گفتم: «دارم برات.»
آیدا پیراهنم را گرفت و سرش را در گوشم فرو برد و گفت: «آقا
آرش من که می‌دونم به مامان گفتین می‌خواین برین کوچه، اما سر
از اینجا در آوردین. جناب عالی و کیوان‌خان برای رسیدگی به شکم
به دروغ پناه بردین!»

دیگر نخواستیم حرف‌های آیدا را گوش کنیم و دو تا یکی پله‌های
زیرزمین را بالا آمدیم. دای کیما بالای پله‌ها فانوس به دست ایستاده
بود. تا مرا دید تعجب کرد و گفت: «شما اینجا چی کار می‌کنین؟!
مگه تو کوچه نبودین؟!»

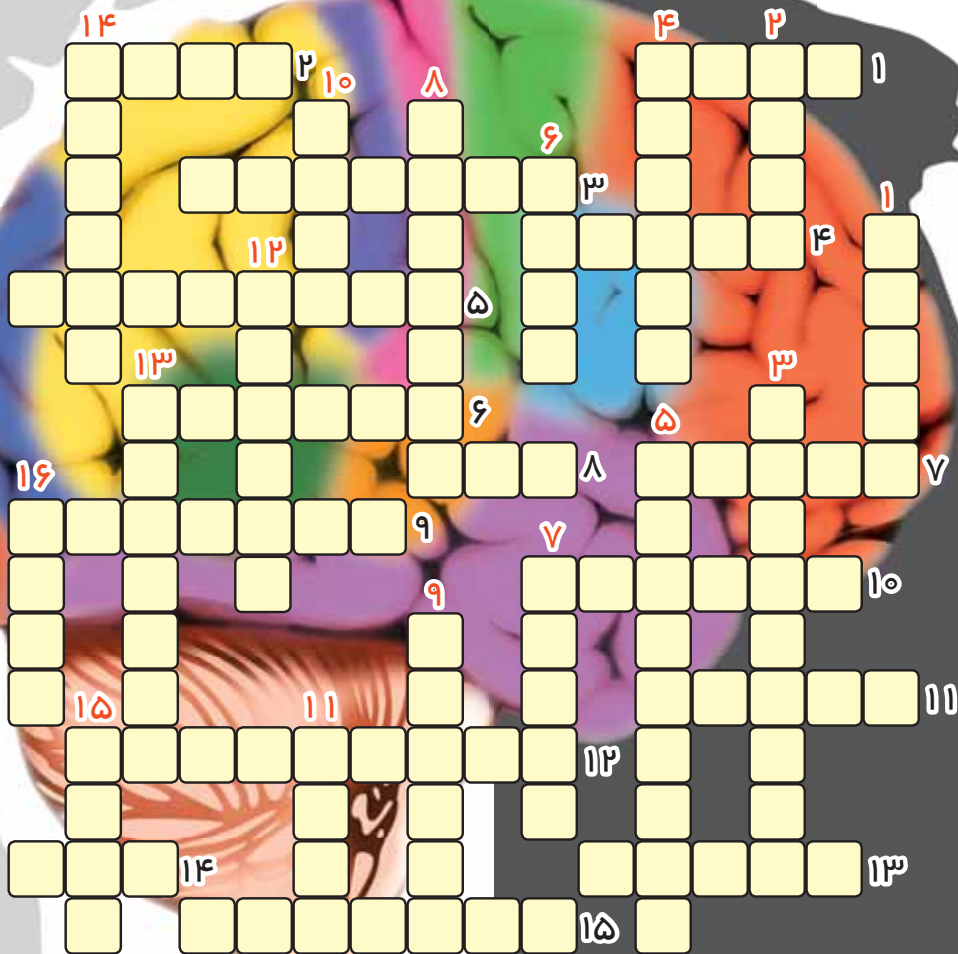
نگاهی به اطراف انداختم و پرسیدم: «چرا همه‌جا تاریکه؟!»
دای کیما رویش را به سمت مادرجون برگرداند و گفت: «مادر
نمی‌خواین این کیسه گردوها رو از گوشه حیاط بردارین؟»
مادرجون دستش به زانویش بود و آرام از پله‌ها بالا می‌آمد.
– نه پسرم، بذار همین‌جا باشه. می‌خوام آخر شب بین همه‌تون
تقسیم کنم.

من و کیوان با تعجب به تاریکی اطراف نگاه می‌کردیم که
دای کیما دستش را روی شانهم گذاشت و لبخندی زد.
– برقا رفته، باید با نور فانوس شام رو میل کنیم.
آیدا با خنده گفت: «وای، چه شب یلدای رؤیایی به!»
در دلم خندیدم و گفتم چه رؤیایی برای من و کیوان شد.
دای کیما خنده‌ای کرد و گفت: «چه بوی ترشی هم می‌دن. به گمونم
به سفره شب یلدای رویایی، ترشی آرش و ترشی کیوان هم اضافه شده.»
با این حرف دای کیما صدای خنده آیدا و مادرجون هم بلند شد.



افقسی

۱. عمل دم و بازدم را می‌گوییم. ۲. از اجتماع سلول‌ها که هماهنگ با یکدیگر کار مشابهی انجام می‌دهند، به وجود می‌آید. ۳. همان حس لامسه است. ۴. اضطراب و نگرانی این حالت را به وجود می‌آورد. ۵. ساختارهای رشته‌ای شکل درون هسته سلول‌ها که حامل ژن‌هاست. ۶. ساختارهای درون سلولی که کار متفاوتی انجام می‌دهند و به اندام کوچک هم این کلمه اطلاق می‌شود. ۷. ویروسی که بیش از یک سال است که جهانیان را گرفتار کرده است. ۸. حشره‌ای کوچک که خون می‌مکد و لای لحاف و تشک خانه‌ها زندگی می‌کند. ۹. دستگاهی که به‌عنوان ابزار کمک آموزشی برای یادگیری خلبانی یا رانندگی به کار می‌روند. ۱۰. نام قدیم روم شرقی. ۱۱. چیز اضافی. ۱۲. اندامی در قسمت زیرین کبد که مایعی زردرنگ ترشح می‌کند و به گوارش غذا هم کمک می‌کند. ۱۳. غلافی که مانند روکش سطح سلول‌های عصبی را می‌پوشاند. ۱۴. غذا قبل از ورود به معده از این ناحیه عبور می‌کند. ۱۵. کلمه فارسی برای واژه سمعی.



عمودی

۱. اشعاع‌های فایزورامی گویند. ۲. چیزی که بارور نمی‌شود. ۳. پزشکان از این وسیله برای شنیدن صدای قلب و ریه‌ها و تشخیص بیماری استفاده می‌کنند. ۴. بر اثر تماس با جسم داغ ایجاد می‌شود. ۵. زائنده‌ای کوچک در انتهای روده بزرگ که بر اثر التهاب و انسداد این عارضه روی می‌دهد. ۶. دراز کشیدن طولانی مدت به واسطه بیماری این زخم را پشت بدن بیمار به وجود می‌آورد. ۷. التهاب مکرر و غیرقابل کنترل عضله دیافراگم فرد را کلافه می‌کند و صدای هیپ‌هیپ مانند را می‌پزد. ۸. همان لوزالمعده است. ۹. بر اثر وارد آمدن ضربه به استخوان روی می‌دهد. ۱۰. بخشی از دست. ۱۱. نوعی ورزش آرامش‌بخش که به کاهش استرس کمک می‌کند. ۱۲. رنگ دانه پوست و مو. ۱۳. جمجمه. ۱۴. رشته‌های محکمی که ماهیچه‌ها را به استخوان‌ها متصل می‌کنند. ۱۵. از ریخته شدن عرق پیشانی به درون چشم مراقبت می‌کند. ۱۶. عضو چشایی.

مستأجری واقعی و مجازی!

بعضی از ما در صفحه‌های رسانه‌های اجتماعی دارای صفحاتی هستیم و در آن‌ها فعالیت‌هایی داریم. چقدر با قوانین و مقررات فعالیت در آن‌ها آشنایی داریم؟ چه میزان قوانین این رسانه‌ها را که عمدتاً نیز انگلیسی هستند، می‌خوانیم و با دقت و اشراف آن‌ها را تأیید می‌کنیم؟ خطر اشراف‌نداشتن به این قوانین و مقررات چیست؟ فعالیت در این رسانه‌ها بدون شناخت مالکانشان و نیز بدون آشنایی با نحوه مدیریت و «دروازه‌بانی» محتوا توسط آن‌ها چه پیامدهایی می‌تواند داشته باشد؟

رانندگی در اتوبان بدون مهارت رانندگی!

و فضاها کافی است؟ شاید فعالیت در این رسانه‌ها را بدون داشتن مهارت‌ها و سوادهای لازمی همچون سوادهای رسانه‌ای، خبری، بصری، اطلاعاتی، دیجیتال و... بتوان با رانندگی در اتوبان آن هم بدون داشتن مهارت رانندگی (بدون داشتن گواهی‌نامه) مقایسه کرد. به نظر تان چه عاقبتی در انتظار راننده‌ای خواهد بود که نه به قوانین مسلط است و نه به مهارت‌های رانندگی؟

آگاهانه و هوشمندانه عمل می‌کنیم؟ آیا صرف داشتن تلفن همراه، رایانه، دسترسی به اینترنت و عضویت در رسانه‌های اجتماعی، برای فعالیت در این محیط‌ها

رسانه‌های اجتماعی در کنار معایب خود دارای مزایایی نیز هستند؛ از جمله ایجاد امکان برقراری ارتباط و تعامل بی‌مرز، دریافت اخبار و اطلاعات، نشر و بازنشر اخبار و اطلاعات و به اشتراک‌گذاری علایق و سلاقی، آشنایی با ایده‌ها و عقاید مختلف و... . گاه با بهره‌گیری از همین امکانات دست به کار می‌شویم و به تولید، نشر و باز نشر اخبار و اطلاعات و... دست می‌زنیم. اما چقدر در این نشر و بازنشرها



اسکن کنید و با سواد رسانه بیشتر آشنا شوید

مستأجری از جنس واقعی و مجازی!

حالا ببینیم این اجاره‌دادن‌ها و مستأجری‌ها در فضای واقعی و مجازی چه تفاوتی دارند؟ با این توضیح که خانه‌ای که در فضای واقعی در اختیار داریم ماهیت رسانه‌ای ندارد، ولی خانه‌هایمان در فضای مجازی جنسی رسانه‌ای دارند یا در بستری از انواع رسانه‌های اجتماعی بنا شده‌اند.

مجتمعی را می‌سازد یا می‌خرد و آن را به افرادی اجاره یا رهن می‌دهد. حالا فکر کنیم همین اتفاق در فضای مجازی رخ می‌دهد. فردی نوعی رسانه اجتماعی ایجاد می‌کند و یا می‌خرد و صفحه‌هایی را به کاربران اجاره می‌دهد؛ هرچند شاید از آن به عنوان اجاره دادن یاد نشود.

ما برای حضور در رسانه‌های اجتماعی به بسیاری از سوادها و مهارت‌ها و آشنایی با قوانین و مقررات و... نیاز داریم و بدون آن‌ها ممکن است با خطرات و مشکلاتی در این مسیر مواجه شویم. برای درک بهتر فضای حاکم بر رسانه‌های اجتماعی مثالی می‌زنیم. احتمالاً دیده‌ایم یا شنیده‌ایم یک نفر

مستأجری



در فضای مجازی



در فضای واقعی

در رسانه‌های اجتماعی، ما قوانینی را که عموماً انگلیسی هستند و کمتر آن‌ها را می‌خوانیم، می‌پذیریم و تأیید می‌کنیم و برای مدتی نامشخص و نامعلوم آن فضا یا صفحه را در اختیار می‌گیریم و حتی بعضاً ناخواسته نسبت به آن احساس مالکیت می‌کنیم.

در فضای واقعی با صاحب‌خانه قرارداد می‌بندیم و خانه‌ای را با اجاره‌ای مشخص و مدتی معلوم اجاره می‌کنیم.

در اجاره فضای مجازی که ظاهری رایگان دارد، ما عموماً به جای پرداخت پول، به‌طور ناخواسته یا غیرهوشیارانه اجازه بهره‌برداری از داده‌ها و اطلاعاتمان را به صاحبان رسانه‌های اجتماعی می‌دهیم.

در اجاره فضای واقعی بسته به نوع قرارداد، به‌طور ماهانه و... پولی به صاحب‌خانه می‌پردازیم.

در رسانه‌های اجتماعی، به خصوص در مواردی که ارائه و دریافت سرویس‌ها ظاهری رایگان دارند، هیچ کس به دیگری خسارتی نمی‌پردازد؛ حتی اگر مالک با تعلیق کردن حساب کاربری، عملاً فرد را از خانه مجازی‌اش بیرون کند.

در فضای واقعی اگر معامله به هم بخورد، به هم زنده معامله باید خسارتی به طرف مقابل بپردازد. یعنی اگر صاحب‌خانه مستأجر را بیرون کرد، باید به او رقمی به عنوان خسارت بدهد.

در رسانه‌های اجتماعی، مالک آن در صورت تعلیق یا بستن حساب کاربری فرد، اموال و دارایی‌های مجازی و همه اطلاعات، محتواها، عکس‌ها و... و حتی ارتباطات، تعاملات (اعم از فالوور، فالوینگ و...) او را ضبط می‌کند و ممکن است هرگز دیگر اجازه دسترسی به وی ندهد.

در فضای واقعی اگر صاحب‌خانه مستأجر را بنا به هر دلیل از خانه بیرون کرد، عموماً اموالش را ضبط نمی‌کند و هنگام خروج اجازه نقل و انتقال اموال و دارایی‌هایش را می‌دهد.

در فضای رسانه‌های اجتماعی، حریم خصوصی معنا ندارد و فعالیت در آن به مانند زندگی در یک آکواریم است و صاحب‌خانه با تذکرها و هشدارهایی که در قالب برچسب و... می‌دهد (با همه آزادی‌های ظاهری) اجازه هر کاری را به مستأجرش نمی‌دهد.

در فضای واقعی، با رعایت برخی قوانین کلی، حریم خصوصی فرد رعایت می‌شود و اصطلاحاً برای مستأجر «چهار دیواری اختیاری» است و صاحب‌خانه اجازه ورود به این حریم را ندارد.

ادامه دارد.

شما چه فکر می‌کنید؟

چه نکات دیگری از این نوع مقایسه‌ها به ذهنتان می‌رسد؟ از تجربه‌های شخصی‌تان در این خصوص بنویسید و آن را با ما در میان بگذارید.



شغل شیرین!

مهرشاد ربیعی را در یکی از روستاهای شهر لواسان می‌بینیم؛ روی یک تپه، درحالی که چادری برپا کرده است. او یک ماه در تپه و کوه می‌ماند تا زنبورهایش عسل جمع کنند. او زنبورداری را به صورت تجربی یاد گرفته است. می‌گوید: «پدر بزرگم زنبوردار بود و بعد دایم این شغل را انتخاب کرد. من هم در کنار او از پنج سال پیش زنبورداری را یاد گرفتم. تا مدتی همراه او کار می‌کردم، اما امسال بخشی از کندوهایم را به اینجا آورده‌ام. من کندوهایم را به جنگل‌های شمال و دشت‌های قم هم می‌برم تا بتوانم عسل‌های متنوعی به دست بیاورم.»



زنبوردار باید چه مهارت‌هایی داشته باشد؟

اهل زندگی در شرایط سخت و کشف طبیعت باشد، چون ممکن است مجبور شود چند ماه در چادر، در دل جنگل و دشت زندگی کند. به علاوه اهل مطالعه و پژوهش باشد تا بتواند راه‌های بهتری برای افزایش محصولاتش پیدا کند. از شکست خوردن هم نترسد. چون ممکن است بنا بر شرایط یک سال دچار ضرر اقتصادی شود.

چطور وارد این رشته شویم؟

اگر نزدیک محل زندگی‌تان زنبوردارها زندگی می‌کنند می‌توانید در کنار آن‌ها چیزهایی یاد بگیرید. اما در آغاز این کار برای خرید زنبور و کندو و حمل و نقل کندوها به مقداری پس‌انداز نیاز دارید. این روزها در هنرستان و دانشگاه رشته‌ای به نام زنبورداری وجود دارد و می‌توانید در این رشته درس بخوانید.

مزایای این شغل چیست؟

زنبورداری شغل محدودی نیست. اگر عسل تولید نکردید می‌توانید با تولید گرده گل، ژل رویال، تولید ملکه و یا تولید زهر زنبور (برای تهیه دارو) درآمد کسب کنید.





راه‌های پیشرفت در این شغل چیست؟

برای اینکه به یک زنبوردار واقعی تبدیل شوید باید چند سالی را سپری کنید و طی این سال‌ها چیزهای زیادی یاد بگیرید؛ یاد گرفتن تجربه دیگران و خواندن کتاب. یادگیری پیشرفت‌های دنیا در صنعت زنبورداری می‌تواند به ما کمک کند تا در شغلمان پیشرفت کنیم. مهم‌ترین شرط پیشرفت در این شغل داشتن همکار و انجام کار گروهی است. در کار گروهی وظایف تقسیم می‌شوند و دانش افراد به اشتراک گذاشته می‌شود. اگر بتوانید در این رشته تحصیل کنید، امکان حضور در کارگاه‌های آموزشی سایر کشورها را پیدا می‌کنید.

سختی‌های این شغل چیست؟

ممکن است به دلیل سم‌پاشی دشت‌ها و جنگل‌ها و آگاهی نداشتن زنبورداران، زنبورهای زیادی تلف شوند. و یا ممکن است به دلیل کمبود آب و باران یا بارش ناگهانی باران، گل‌ها و گیاهان نابود شوند و محصول یک سال از سال قبل کمتر شود.



به روشنی آفتاب



طاووسی بیرون می آیند. درست است؟»
 - بله، بله، همین طور است.
 - آیا برای آن خدایی نمی بینی؟ آیا باز هم می گویی پرندگان زیبا، آسمان و زمین خودبه خود به وجود آمده اند؟
 ابوشاکر برای اولین بار وجود خدا را به روشنی آفتاب احساس کرد. قطره های اشک روی گونه های برجسته اش جاری شد و با صدای لرزان گفت: «من به یگانگی خدا و پیامبری محمد (ص) گواهی می دهم. من شما را امام و رهبر خود می دانم.»
 امام تخم مرغ را به دست کودک داد. کودک تا سال های سال، آنچه را که با چشم خود دیده بود برای دوستانش تعریف می کرد.

دارد. پس از آن دیواره محکم و لایه نازک، دو مایع نقره ای و طلایی وجود دارد.»
 امام مکث کوتاهی کرد و بعد پرسید: «ابوشاکر! آیا می توانی بگویی زرده طلایی و سفیده نقره ای، با اینکه هر دو مایع، سیال و نرم اند، چرا با یکدیگر مخلوط نمی شوند؟»
 ابوشاکر در اندیشه فرو رفت. امام ادامه داد: «ابوشاکر! بدون اینکه آن را بشکنی و داخلش را ببینی، می توانی بگویی زرده آن سالم است یا فاسد؟»
 لب های ابوشاکر جنبید: «نه، نمی توانم.»
 امام ملایم تر گفت: «اما تو می دانی و با چشم خود دیده ای که از درون این تخم ها، پرندگانی با پره های زیبا و رنگ های

امام صادق (ع) همراه «ابوشاکر» از کوچه ای می گذشتند. ذهن ابوشاکر پُر از پرسش بود. او از هر فرصتی استفاده می کرد و پرسش هایش را از امام می پرسید.
 ابوشاکر گفت: «شما به چه دلیل می گوید خدا وجود دارد؟ من که او را نمی بینم!»
 چشم امام به کودکی افتاد که تخم مرغی در دست داشت. با مهربانی رو به کودک کرد و گفت: «آن را به من بده.»
 کودک تخم مرغ را داد. امام تخم مرغ را روبه روی ابوشاکر گرفت و گفت: «ابوشاکر! چه قلعه استوار و محکمی است! دیواره ضخیمی دارد که هیچ چیز به درون آن نفوذ نمی کند و چیزی از آن خارج نمی شود. در زیر آن دیواره محکم، لایه نازکی وجود

منصور دوانیقی دومین خلیفه از خلفای عباسی بود که ده سال از سفاح بزرگ تر بود. او در خراسان برای سفاح بیعت گرفت و بر کار اداره استان ها نظارت داشت. او از سال ۱۳۶ تا ۱۵۸ هجری قمری خلافت داشت. ولی در سال ۱۴۸ هجری قمری دستور داد تا امام صادق (ع) را مسموم کنند.

ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی که در سال ۱۳۲ هجری قمری در مسجد کوفه به خلافت رسید. سفاح از نوادگان عباس بن عبدالمطلب و از بنی هاشم بود. خلافت او تا سال ۱۳۶ هجری قمری به طول انجامید.

لحظه‌های آخر

«ابوبصیر» با گام‌های سنگین در کوچه‌های غمگین مدینه قدم برمی‌داشت. دردی عمیق در سینه‌اش نشست بود. آسمان خاکستری بر بالای شهر گسترده شده بود و تکه‌های کوچک ابر در آسمان دیده می‌شد.

او با موهای سفید و چشم‌های خیس به خانه امام صادق (ع) رسید. آه سوزناکی کشید و کوبه در را به صدا درآورد. در همان لحظه، صورتش را برگرداند و از بالای خانه همسایه به شاخه‌های خمیده نخل‌ها نگاه کرد. لحظه‌ای چهره مهربان امام را در پهنه آسمان دید و لبخندی کم‌رنگ در گوشه لبانش نشست.

ناگاه صدای گرفته «مُ حمیده»، مادر امام، از پشت در چوبی به گوش خورد:

– کیستی؟

– منم، ابوبصیر.

ام حمیده در خانه را آرام گشود و سلام کرد. ابوبصیر جواب سلام را داد و آهسته وارد خانه امام شد. دیوارهای خانه را سایه‌ای از غم و تنهایی پوشانده بود. بوی عطر امام هنوز به مشام می‌رسید. ابوبصیر در گوشه‌ای از ایوان خانه، دو زانو روی زمین نشست. با دیدن عباي مشکی امام که در گوشه‌ای از ایوان به دیوار آویزان بود، از ته دل نالید و قطره‌های درشت اشک، گونه‌هایش را خیس کرد.

ام حمیده نشست و در حالی که صدایش می‌لرزید، گفت: «ای ابوبصیر! ای کاش در لحظه‌های آخر زندگی امام اینجا بودی!»

ابوبصیر با گوشه شال سیاهش، اشک چشم‌هایش را خشک کرد و با اشتیاق پرسید: «در آن لحظه چه گذشت؟»

ام حمیده بغض گلویش را فرو خورد و به زحمت گفت: «در آخرین لحظه‌ها، امام پلک‌هایش را از هم گشود و همه اهل خانه را صدا زد. ما، در کنار بستر امام حاضر شدیم...»

قطره اشکی روی گونه استخوانی ام‌حمیده جاری شد. چشم‌هایش را به هم فشرد و نتوانست چیزی بگوید. ابوبصیر، کاسه صبرش لبریز شد و با قیافه‌ای گرفته پرسید: «بعد چه شد؟»

ام حمیده با صدایی که در آن غم موج می‌زد، گفت: «در آخرین لحظه‌ها، امام به صورت تک‌تک ما نگاه کرد و گفت: «شفاعت ما هرگز نصیب کسانی که نماز را سبک بشمارند، نخواهد شد.»

در آن لحظه، اندوهی به گستردگی آسمان، در قلب ابوبصیر سنگینی می‌کرد.



خلفای اموی (۴۱ هجری قمری - ۱۳۳ هجری قمری)

خلفای اموی (خاندان امیه) از قبیله قریش و طایفه بنی‌امیه بودند. معاویه نخستین خلیفه و هشام سوم، آخرین خلیفه این خاندان بود. آنان در دوران خلافت خود، همواره در صددیت، با اهل بیت علیهم السلام می‌کوشیدند. سرزمین شام (سوریه و اردن امروزی) مرکز اصلی خلافت امویان و شهر دمشق پایتخت امویان بود.

شهادت به وسیله منصور دوانیقی
و خاکسپاری در بقیع (مدینه)

۱۴۲ هجری قمری

سرنوشتی امویان و
پیرروزی عباسیان

۱۲۱ هجری قمری

آغاز امامت پس
از شهادت پدر

تولد در مدینه

۱۴۸ هجری قمری

وفات اسماعیل،
پسر امام صادق (ع)

۱۳۳ هجری قمری

قیام زیدبن علی، عمومی امام صادق (ع)
بر ضد امویان و شهادت وی

۱۱۴ هجری قمری

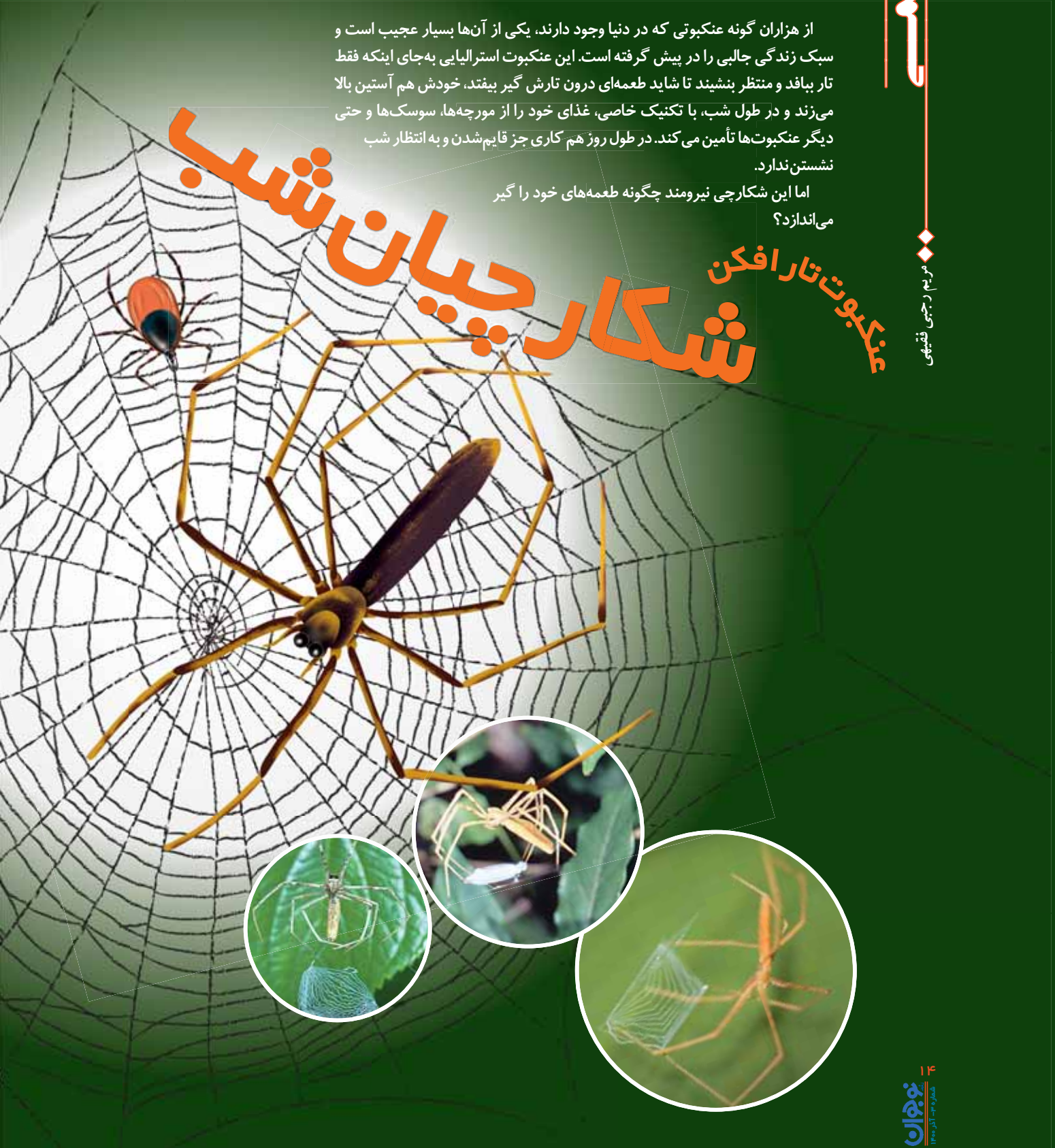
۱۷ ربیع الاول سال
۸۰ هجری قمری

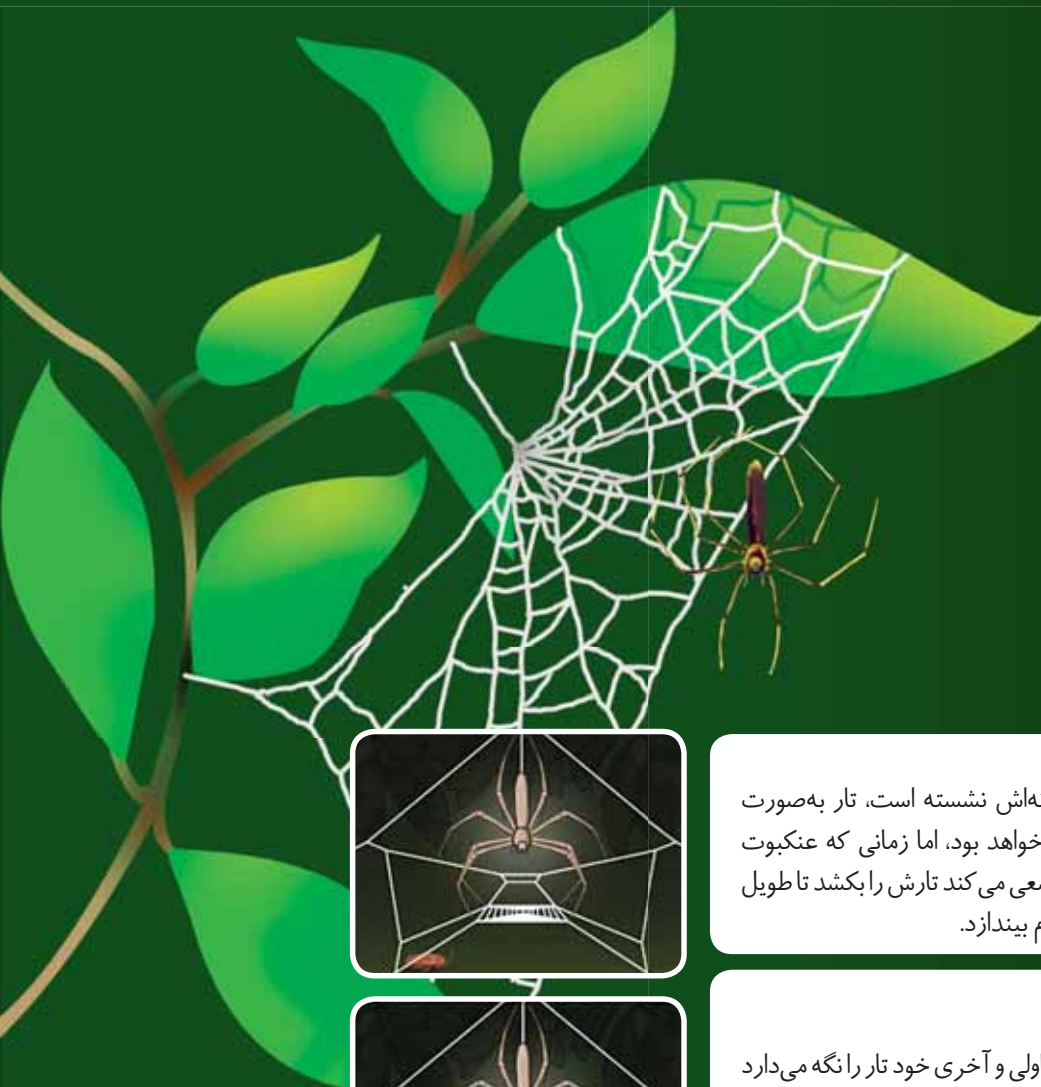
از هزاران گونه عنکبوتی که در دنیا وجود دارند، یکی از آنها بسیار عجیب است و سبک زندگی جالبی را در پیش گرفته است. این عنکبوت استرالیایی به جای اینکه فقط تار ببافد و منتظر بنشیند تا شاید طعمه‌ای درون تارش گیر بیفتد، خودش هم آستین بالا می‌زند و در طول شب، با تکنیک خاصی، غذای خود را از مورچه‌ها، سوسک‌ها و حتی دیگر عنکبوت‌ها تأمین می‌کند. در طول روز هم کاری جز قایم‌شدن و به انتظار شب نشستن ندارد.

اما این شکارچی نیرومند چگونه طعمه‌های خود را گیر می‌اندازد؟

شکار جیان شب

عنکبوت تار افکن





۱. کشیدن تار

در ابتدا که عنكبوت روی خانه‌اش نشسته است، تار به صورت سست و شل شبیه حرف A خواهد بود، اما زمانی که عنكبوت بخواند غذایش را تأمین کند، سعی می‌کند تارش را بکشد تا طویل شود و طعمه را درون تار به دام بیندازد.



۲. ثابت ایستادن

عنكبوت به کمک جفت پاهای اولی و آخری خود تار را نگه می‌دارد و تا زمانی که طعمه نزدیک شود، در همین حالت باقی می‌ماند.



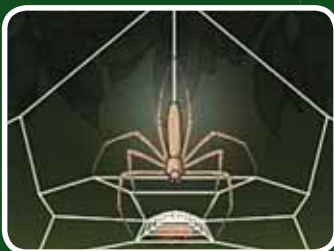
۳. افکندن تار

به محض اینکه طعمه به اندازه کافی نزدیک شود، عنكبوت تارش را آن قدر می‌کشد تا بتواند آن را روی طعمه بیندازد و شکار کند.



۴. گیر انداختن

طعمه بیچاره درون تار محصور می‌شود و عنكبوت پس از گیر انداختن، شروع به تنیدن تارهای بیشتر به دور غذایش می‌کند تا سر فرصت آن را نوش جان کند. از دیگر سازگاری‌های این عنكبوت شب‌زی، وجود دو چشم بسیار تیزبین و درشت در جلوی صورت و کنار شش چشم دیگر آن است. جالب است بدانید، هیچ عنكبوتی در دنیا چشم‌های به این بزرگی ندارد و همین باعث شده است به آن لقب «عنكبوت غول‌چهره» هم بدهند.



برای
شهید لندی

در شعله‌های ناگهان

نوجوان اسطوره

من فکر می‌کردم همیشه
اسطوره‌ها دورند از ما
از بس که آن‌ها خاص بودند
در قصه‌ها و داستان‌ها

گاهی شبیه کوه مملک
گاهی شبیه ماه بودند
گاهی میان آب و آتش
افسانه‌ای نو می‌سرورند

یک اتفاقی تازه، اما
فکر مرا درگیر کرده
با دیدنش تصویر ذهنم
از قهرمان تغییر کرده

یک نوجوان مثل من و تو
انداخته خود را در آتش
وقتی که فهمیده اسیر است
بال کبوترها در آتش

او نه کمان گیر غیوری است
نه هفت جان، در سینه دارد
نه مادرش فرزند دیو است
نه جام یا آئینه دارد

من می‌کنم از داستان‌ها
درس شجاعت دیده باشم
فهمیده که باید در این سن
اسطوره‌اش «فهمیده» باشم

آری، «علی لندی» نشان داد
هر روز، روز امتحان است
از این به بعد اسطوره من
یک قهرمان نوجوان است

فاطمه غلامی

در خانه‌ی همسایه آتش را که دیدی
از شعله‌های ناگهان پروانگردی
پالاک و بی‌پاک
از جان گذشتی، آفرین!
پروانه‌ی پاک
شور آفریدی

راز خداکاری و رمز زندگی را
از نو برای نوجوانان بازگفتی

فورشیدبیدار
در لحظه‌های بیم و امید
شادی دمیدی
در خاطر ما چاودانی
شایسته‌ی نام شهیدی

بابک نیک طلب



رو به دریا کن

به آب و گل چه فرو رفته‌ای ، نظر واکن
از این فرابه چو سیلاب رو به دریا کن
در این دو هفته که ابر بهار در گذر است
تو نیز دامن امید چون صدف واکن
مباش کم ز نسیم سمر در این گلزار
تو هم به فوش نفسی غنچه دلی واکن
نگشته تنگ زمان سفر، ز دانه‌ی اشک
برای راه فنا توشه‌ای مهیا کن
مشو چو فوشه به یک سر ، در این چمن قانع
بکوش و پشم و دل فویش هر دو بینا کن
هریف بفرنگرد شاورى ، ز نهار
نشسته دست زجان ، دست عزیز بالا کن
فکنده است تو را در به در دهان سوال
بیند یک در و صد در به روی خود واکن

ز سنگ قاره ۴ تیغ زود برگردد
به هر که با تو کند دشمنی مدارا کن
همیشه دور به کام کسی نمی‌گردد
به فتنه حاصل خود صرف، همپو مینا کن
نمی‌توان به پر عقل شد فلک پرواز
ز عشق، صائب بال و پری مهیا کن
صائب تبریزی

بیشتر بخوانیم



تخته سفید دل من
شعرهای این کتاب برای خوانندگان جوان و دبیرستانی انتخاب شده‌اند. سادگی و صمیمیت، تنوع مضمون، زاویه دید خلاق و توجه به بافت خانوادگی که نوجوان به عنوان مخاطب در آن زندگی می‌کند، از ویژگی‌های این اشعار است. در شعر «بهشت کوچک»، آمده است: «ته یک کوچه تنگ و دو متری، نشسته خانه‌ای تنها و کوچک، من و بابا و مامان ساکن آن، شده اینجا کمد، ما هم عروسک...»
نام مجموعه: شعر شباب / مؤلف: علی باباجانی
سال چاپ: ۱۳۹۹ / ناشر: نشر گویا

حس تازه

مثل عطر نان
روی سفره‌های صبح
تازه است
مثل راه رفتن بدون کفش
زیر هرم آفتاب تیر
روی چاره است
حس تازه‌ام
سفت و سارده است؛
شافه دل شکوفه داره است

مریم زندی



پاییز طلایی

کوچه پاییز پر از پنجره
فاطره در فاطره
پشم‌ها
آینه‌ای رو به رو
کوچه پر از گفت‌وگو
باز من و مدرسه
شاری و لب‌فند و صف بپه‌ها
عطر کتابی چرید
نیمکت
پنجره‌ای نیمه باز
قیس قیس
درس ما
با نت موسیقی باران مهر
چهره فندان مهر
غرق شدن در تپش آسمان
گوش سپردن به تمام جهان

مرضیه تاجری



تغییر و

توجه

- اگر واکسن بزنید، بدنتان به آهن‌ریا تبدیل می‌شود!
- اگر واکسن بزنید، «جی‌پی‌اس» وارد بدنتان می‌شود!
- با چند تا گیاه دارویی می‌شود کرونا را درمان کرد!
- اصلاً کرونا وجود خارجی ندارد!

حتماً شما هم از این قبیل جمله‌ها را دربارهٔ کرونا و واکسنش شنیده‌اید. جمله‌هایی که گاهی باور کردن آن‌ها می‌تواند سلامت را به خطر بیندازد. از کجا بفهمیم این جمله‌ها فقط شایعه‌هایی نادرست‌اند؟ مهارت تفکر انتقادی به ما کمک می‌کند ذهن ما در برابر این شایعه‌ها واکسینه شود.

۱. منبع بخواه!

وقتی که عکس‌ها را در شبکهٔ اجتماعی بالا و پایین می‌کنی، انواع و اقسام جمله‌ها را دربارهٔ افراد مشهور، اتفاق‌های روز و البته کرونا می‌بینی. در گروه‌های مجازی هم هر روز این جمله‌ها رد و بدل می‌شوند. از کجا بفهمیم این جمله‌ها درست‌اند یا نه؟ یادت باشد برای هر ادعایی منابعی رسمی وجود دارند که قابل‌اعتمادند. کرونا یک موضوع علمی است. دربارهٔ پیشگیری از آن سازمان‌های معتبر بهداشتی مثل «سازمان جهانی بهداشت» یا «وزارت بهداشت» منبع معتبر هستند. البته این سازمان‌ها هم از پژوهش‌های متخصصان پزشکی کمک می‌گیرند. پس یک نوشتهٔ بدون منبع معتبر یا با منبع غیرمعتبر را نادیده بگیر و باورش نکن.

تمرین:

حالا ببین با توجه به اصل اول تفکر انتقادی بین این دو جمله دربارهٔ کرونا کدام را باور می‌کنی:

الف) سازمان جهانی بهداشت در سایت رسمی‌اش: «حتی بعد از زدن واکسن همچنان باید ماسک زد»

ب) پیج دو میلیون فالوئری سلبریتی مشهور: «لازم نیست بعد از واکسن ماسک بزنی»

۲. ببین چه کسی نفع می‌برد

بعضی وقت‌ها افراد به خاطر منافع خودشان شایعه‌ای را پخش می‌کنند. مثلاً یک شرکت فروشنده داده‌های تصفیه آب خانگی ممکن است شایعه‌ای درباره آلوده شدن آب یک شهر بسازد و آن را پخش کند. درباره کرونا هم همین‌طور است. وقتی جمله‌ای درباره کرونا می‌شنوید، به این فکر کنید که آیا گوینده جمله از اینکه شما جمله‌اش را قبول کنید نفعی می‌برد یا نه؟ مخصوصاً درباره داروها یا خوردنی‌هایی که می‌گویند در درمان یا پیشگیری از کرونا مؤثرند، باید حواستان به منافع گوینده باشد.

تمرین:

حالا بگو با توجه به اصل دوم تفکر انتقادی کدام جمله را باور می‌کنی:

الف) وزارت بهداشت: «زدن ماسک، شستن دست‌ها و رعایت فاصله اجتماعی بهترین راه برای پیشگیری از کروناست.»

ب) عطار محله: «اگر یک داروی ترکیبی گیاهی را که خودم آن را ساختم مصرف کنید، هرگز کرونا نمی‌گیرد.»

۳. ببین چه چیزی می‌گوید و نه این که چه کسی می‌گوید

اصل سوم مهارت تفکر انتقادی از همه اصل‌ها پیچیده‌تر است. وقتی شما درباره کرونا جمله‌ای می‌شنوید، اینکه آن جمله چه چیزی است، گاهی از گوینده جمله هم مهم‌تر است. ممکن است بگویید: پس قضیه منع معتبر چه می‌شود؟ منابع معتبر درباره کرونا را که گفتیم. اما گاهی حرف نامعتبر از زبان منبع به ظاهر معتبر بیرون می‌آید. مثلاً اگر همین الان رئیس یک دانشگاه معتبر اعلام کند که جاذبه زمین وجود ندارد، آیا حرف او را باور می‌کنید؟ اینجا خود جمله حتی از گوینده هم مهم‌تر است. یک ادعای غلط، غلط است؛ حتی اگر فرد به ظاهر درستی آن را بگوید. مثلاً ممکن است پزشکی با توجه به بیماران خودش درباره درمان کرونا ادعایی کند که معتبر نباشد؛ چون فقط روی بیماران او جواب داده است و نه همه بیماران. اصلاً دلیل اینکه ساختن یک واکسن یا دارو طول می‌کشد همین است که در مراحل متفاوت از تأثیرگذاری آن مطمئن شوند و نه فقط با یک تجربه محدود آن را بپذیرند.

تمرین:

حالا ببین با توجه به اصل سوم تفکر انتقادی کدام جمله را باور نمی‌کنی:

الف) رئیس یک دانشگاه علوم پزشکی: «با سوزاندن اسپند و ویروس کرونا از بین می‌رود.»

ب) متخصص بیماری‌های عفونی: «هنوز هیچ درمان قطعی برای بیماری کرونا وجود ندارد.»

نوجوانان رادست‌کم نگیریم



همه چیز از همان روزی تغییر کرد که شارلوت از مدرسه به خانه برگشت و هرچه زنگ زد بی‌فایده بود. هیچ‌کس در را باز نمی‌کرد. شارلوت اولش عصبانی شد و با خودش گفت: «این یک کار که از ماما برمی‌آید.» همین‌که وقتی او از مدرسه برمی‌گردد، خانه باشد و در را برایش باز کند. اما وقتی خانم همسایه به سویش آمد همه چیز عوض شد.

از اولش همه چیز این‌طور نبود. پیش از آن، شارلوت و ماما با هم برنامه‌های مختلفی داشتند. با هم شاد بودند و می‌خندیدند؛ آن روزهای دور که هنوز به این خانه نیامده بودند. بعد یک دفعه نگاه ماما به دنیا تغییر کرد. احساس کرد زندگی کافی نیست. فکر کرد باید کارهای تازه‌ای انجام بدهد تا اوضاع را تغییر بدهد. البته تغییرات به ظاهر بد نبودند. ماما به دانشگاه رفت و درس را ادامه داد. اما این همه تغییر نبود. بعدش ماما مریض شد. مریضی باعث شد در خانه بیاند و دست و دلش به هیچ‌کاری نرود. حتی دیگر نمی‌توانست کارهای عادی خانه را انجام بدهد. هم‌کلاسی‌های شارلوت می‌گفتند این جور بیماری‌ها ارثی است و او هم روزی به آن دچار می‌شود. اما شارلوت نمی‌خواست چنین بیماری بگیرد.

شارلوت نمی‌دانست بیماری مادرش چیست. خب، به خاطر این بود که بزرگ ترها هیچ‌وقت به بچه‌ها چیزی نمی‌گویند. همیشه طوری رفتار می‌کنند که انگار از دست بچه‌ها هیچ‌کاری ساخته نیست. و بدتر از آن، وانمود می‌کنند مشکلی که پیش آمده، کوچک و پیش‌پا افتاده است. اما بیماری مادر، هرچه بود، پیش‌پا افتاده نبود. شارلوت باید کاری می‌کرد. نباید اجازه می‌داد که بزرگ‌ترها همچنان او را کنار نگه دارند و بیهوده بگویند: «نگران نباش عزیزم، همه چیز درست می‌شود.» بابا برای مقابله کردن با این مشکل دست‌تنها بود. خب، شارلوت هم آن‌قدر بزرگ بود که بتواند کیک‌کی کند. شاید حتی می‌توانست همه مشکلات را خودش حل کند.

«با بچه‌ها که کسی حرف نمی‌زند»

داستانی سرشار از تلاش و امید است. داستانی برای جنگیدن با مشکلات و پیروز شدن بر آن‌ها. شارلوت نشان می‌دهد چگونه بچه‌ها می‌توانند مشکلات را مدیریت کنند و اوضاع را سر و سامان بدهند؛ با کارهای به ظاهر کوچک اما مهم و اساسی. شارلوت در جریان بیماری و مشکلاتی که وجود دارد تغییر می‌کند. او یاد می‌گیرد و نگاهش وسیع می‌شود. همه پستی‌ها و بلندی‌هایی که در این ماجرا اتفاق می‌افتند، باعث می‌شوند شارلوت به یک نوجوان محکم و مستقل تبدیل شود.

خوب است بدانید نویسنده این داستان، کریستین بویه، تا به حال بیش از ۸۰ کتاب برای نوجوانان نوشته و برای کتاب‌هایش جایزه‌هایی مانند: کتاب سال آلمان و ادبیات اتریش را دریافت کرده است.

با بچه‌ها که کسی حرف نمی‌زند

نویسنده: کریستین بویه
مترجم: کتابون سلطانی
ناشر: کتاب چ (واحد کودک و نوجوان
نشر چشمه)
تعداد صفحه: ۷۷
سال انتشار: ۱۳۹۷

ایستگاه

• مجید رحمانی صانع
• تصویرگر: فرامرز گشتکار

چاق و لاغر روی ترازو



کیل کجا بود؟
من نارنجی ام!

کیل! چرا
لباسی نارنجی
رو پوشیدی؟!؟

اجرای طرح سخن جانی و لافری
دانش آموزان آغاز شد

پاشو فوش فواب،
رسیدیم.

ای بابا هیف
شد کرونا
تموم شد!

ا، چرا اینا همه
شبیبه منن!؟

اینم که از
کار افتاد!

اسکن کنید و با مدرسه
موش ها همراه شوید.



دیرستان موش ها





فکرمان تنبیل‌ها

• صریحاً اصلاحی

مردم فریاد کشیدند: «اگر ساریت، اربابیر عوض کنی، اطلاق کلمه تنبیل چیزی جز مشاور فکری به این آسیب‌زبان هیومنابالیسمی نیست. اسمی مفرمان‌تر پیدا کنی!»
 می‌کنیم. می‌کناریم، کاهلان داد، نام خوب است. اسم ساریت، عوض مردم ساکت شد، اما دوباره صدای اعتراضشان بلند شد و فریاد زدند:

«ساعت دوازده شب کرام‌الهل بیدار است که برود ثبت‌نام کنی؟»
 مشاور که زرد هیچ‌جوری از دست مردم فلاحی نزار گرفت: «باش، اهلایک هفته فرصت ثبت‌نام می‌کناریم تا برون عجله و با خیال راحت ثبت‌نام کنی.»

یک هفته گذشت. مشاور پیش حاکم آمد و با آشفتگی گفت: «قربان، مشکل بزرگی پیش آمده. ده هزار نفر در این شهر زندگی می‌کنند و هزار و نهمصد و نوزده نفر در ساریت کاهلان ثبت‌نام کرده‌اند.» حاکم با تعجب فریاد کشید: «یعنی همه مردم شهر ما تنبیل هستند؟»

مشاور سری‌تکان داد و گفت: «بله. البته به‌جز ده نفر.»
 حاکم فکری کرد و گفت: «آن ده نفر چه کسانی هستند؟ چرا ثبت‌نام نکرده‌اند؟»
 مشاور گفت: «افرادی پول و فقیری هستند، اما ثبت‌نام نکرده‌اند.»
 حاکم ریشش را قارزند و گفت: «در واقع تنبیل‌های شهر همین ده نفر هستند. اسمی‌شان را اعلام کنی و بگویند بیاننده حقوقشان، در یافت کنند. اسم بقیه را هم خط بزن.»

چند روزی گذشت. روزی حاکم از مشاورش پرسید: «آیا آن ده نفر آمدند حقوقشان را دریافت کنند؟»
 مشاور گفت: «نه نفرشان آمدند، ولی یک نفر هنوز نیامده حقوقش را بگیرد.»
 حاکم فزیر و گفت: «حقوق آن ۹ نفر را هم قطع کنی. تنبیل واقعی را شناسایی کردیم.»
 بعد دستور داد برای قهرمان تنبیل‌ها حقوق فوری در نظر بگیرند و ماه به‌ماه به در خانه‌اش بفرستند.

جمعیت حمایت از تنبیل‌ها در خیابان فریاد می‌زدند و پلاکاردهایشان را در هوا تکان می‌دادند. حاکم شهر از پنجره عمداً تشنگانه می‌کرد و در حالی که سبیل‌هایش را می‌جوید فریاد زد: «مشاور!»
 مشاور با عجله وارد اتاق شد و گفت: «در فرمتم قربان!»
 حاکم گفت: «این مردم چه می‌خواهند و چه می‌گویند؟»
 مشاور جواب داد: «قربان این‌ها مراجع حقوق تنبیل‌ها هستند.»
 حاکم انقم‌هایش را در هم کشید و پرسید: «یعنی چه؟»

مشاور جواب داد: «هم‌گویی تنبیل‌ها تنبیل نیستند.»
 چشم‌های حاکم گرد شد و فریاد زد: «تنبیل نیستی پس برآل‌نری؟ درست بگو. بیستم چه فکر است؟» مشاور من و من کرد و گفت: «قربان می‌گویند تنبیل‌ها درست است که تنبیل هستند، ولی خورشان نخواستند که تنبیل باشند. در واقع غرض هیومنابالیسم مفرشان انقلاب دارد و درست هومون ترشح نمی‌کنند. بنابراین می‌گویند باید از آن‌ها حمایت شود و حقوق‌مانند دریافت کنند.»

حاکم که هوسله سر و سداها و فریادهای بیرون را نداشت گفت: «غیب در شهر ما که همه برآل هستند، مگر چند تنبیل داریم؟ برو و بگو تنبیل‌ها بیاننده خورشان را معرفی کنی. ماهانه حقوقی مقرر کنی و به آن‌ها بدهی؛ البته در حدی که از گرسنگی نمیرند.»
 مشاور گفت چشم قربان. چند دقیقه‌ای قرمز زد و فکر کرد. بعد بیرون رفت و به مردم گفت: «از فردا ساعت ۱۲ شب تا ۴ صبح ساریت تنبیلان داد حقوق و مقرری تعیین می‌شود.»
 مردم فریاد فوش‌های کشیدند. مشاور با لبخند گفت: «ممنون ممنون من هم از فوش‌های شما فوش‌خام.»
 اما یک‌دفعه کوبه‌فونگ، «دیمیای و تخم‌مرغ بود که به طرش پرتاب شد. مشاور با تعجب پرسید: «این چه کاری است؟ مگر همین را نمی‌خواستید؟»

مدر روز

مسئله: محسنی زارت



هر چه لباس می فرم
سیر نمی شویم چرا
تازه لباس های من
نیست تمام ما چرا

کاشته کفش و بند کفش
عاشق کیف ها منم

من سه ماه با پدر
هی چک و چانه می زنم

کل کتابخانه ام
پدر شده از کلاه و کیف

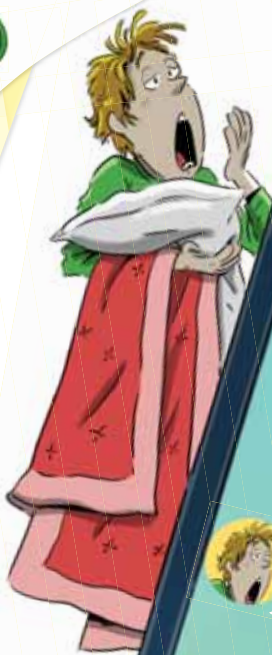
داخل میز و روی آن
صندل و کفش و در رزف

آه که یک لباس و کفش
ششم در گرفته است
یک ست تازه در دم
آمده جا گرفته است

هیچ پدر نمی خرد
یک کمد بزرگ تر
چون خود من می خردم
مثل لباس پشت در

کی کجاست؟؟

بهاره مسلمان



عرفان:
- ارشیا تمرین فردای ریاضی رو نوشتی؟
من سؤال بیست و پنج رو گیر کردم.

ارشیا:
- بیست و پنج رو؟
قویه! من تازه رسیدم به سؤال یازده.

عرفان:
- آخرین، فسته ناشی بولون!
مسن، تو چی داداش؟ تو کجایی؟

محسن:
- فونه ۴ دیگه کیا باشم تو این
وضع کروناایی؟ آیه؟ مینی شده؟

عرفان:
- نه! مله! راحت باش!





احمد عرجلو
مرد برای خودش پهلوانی بود و یال و کویالی داشت. با غرور رفت روی تفتی دراز کشید. آستین‌هایش را تا آفر بالا زد و گفت: «آمده ایم فون برهیم.»
مرد نگاهی به کیسه و بساط پرستار انداخت و با چیه؟

پهلوان پنبه



پرستار با کیسه و وسایل مخصوص، خودش را به او رساند. مرد گفت: «ای بابا! این لفتی که مشغول نبود شوخی است یا جری گفت: «این ممله فون بر ما»
شیلنگ پیارید، می‌فوام به کل این ممله فون‌های مرد مشغول کارش شد.
پرستار بی توجه به منم‌نم کردن‌های مرد مشغول کارش شد.
هنوز چند قطره فون نگرفته بود که ناگهان رنگ از روی مرد پرید و بدنش سست و بی‌حال شد.
پرستارها هول شدند. این طرف و آن طرف دویدند. کیسه فون آوردند و به پهلوان پنبه تزریق کردند تا بعد از چند دقیقه سر حال آرد!
پهلوان پنبه از چند دقیقه سر حال شد. کتش را پوشید و در حالی که آماده رفتن می‌شد، باری به غیبب انداخت و گفت: «دیگه کسی فون نمی‌خواد؟»



فرود روی خورشید

سفینه فضایی «دل آسمان» پیش می‌رفت. فرمانده سفینه افرادش را «ور هم جمع کرد» و گفت: «لظت تاریخی فرا رسیده است. تا چند روز دیگر روی سطح خورشید فرود خواهیم آمد.»
ناگهان ولوله‌ای در میان افراد افتاد.

- قربان، قربان، این غیرممکن است!
- قربان! سطح خورشید خیلی داغ است!
- همه ما بجزغاله می‌شویم!
- عجب غلطی کردیم سوار این سفینه شدیم! ...
- فرمانده ناگهان با فشردن فریاد زد: «ساکت شوید! امق‌ها! چرا این قدر شلوغش می‌کنید؟ نترسید ما شب فرود خواهیم آمد!»



گزارش مکتوب

اعظم مسباحیان

بله آقای اینزری خودتان باید مدرس بنزید که چه اتفاقی افتاد در یک لفظه همه همدیگر را هل می‌دازند که نزدیک من بایستند. دروغ نکویم مس مهم‌بودن به من دست داده بود. رفتم روی سکوی جلوی ثانویلی ایستادم و گفتم: «پشم دوستان، پشم، با همه شما مصافحه می‌کنم. من متعلق به همه شما هستم.»

شدرلی این جمله اثر را نمی‌دانم کجا شنیده بودم، ولی از گفتنش خیلی کیف کردم. همان موقع بود که مرد اولی بلند فریاد زد: «ساکت!» بعد یک قدم جلو آمد نگاهی به کوشی کرد و گفت: «تو برای کجا داری شبر پر می‌کنی؟»

«دست و پایم را کم کرده بودم. با من و من گفتم: «شب پیازه، این تکلیف مدرسه است که باید ...»

مرد با پشمان کرد و صدای کلفتش گفت: «تکلیف مدرسه؟» بعد هم دو تا مرد دعواننده نگاهشان که به هم افتاد با هم زدن زیر فندره. از فندره آن‌ها هم تمام کسانی که ایستاده بودند شروع به فندرن کردن. یارشان رفت که چند دقیقه قبل می‌خواستند عقی له‌شده خودشان را از زیر کفتش یلدریگر بکشند بیرون.

پرسیدم: «یعنی شما الان با هم دوست شدید؟»
«و مرد رویشان را به من کردند. یکی از آن‌ها گفت: «مگر نشنیده‌ای که فندره بر هر دو بی‌دمان دو است؟ حالا برو بشین مشقت رو بنویس.»
با چانه‌ای کش آمده برگشتم فانه. مامان تا دوباره پشمش به من افتاد گفت: «پس نون کو؟»
کمی معطل کردم و دوباره رفتم. فرا را شکر ثانویلی فلوت شده بود. این گزارش را هم ریشب به‌زور نوشتم، چون بازوم برپوری در می‌کرد. تنها نتیجه‌ای هم که از این انشا گرفتم این بود که فبر نگاری لگ سفتی است.

آقای اینزری! من تصمیم گرفتم گزارشم را مکتوب خدمتان تقدیم کنم و برایتان توضیح دهم که اصلاً منظوری شر که این طوری شد. اگر یارتان باشد روز پیش کفتید فقط یک روز فرصت داریم تا یک گزارش به قول خودتان هیجان‌انگیز و دست خبرهای دست اول مثل پشه‌های تابستان همه جا ولو هستند. آن شب از اول اخبار تا آخرش را نگاه کردم و به رست‌های خبرنگارها وقت کردم.

«روز عصر، یک ساعت توی ممله پریدم. ممله شلوغ ما که همیشه مثل بازار مسگرهاست، کله‌لا در آرامش بود و من دست خالی برگشتم فانه مامان تا پشمش به من افتاد کفت بروم نان بفرم. جلوی ثانویلی شلوغ شده بود دو به فورم کفتم: «بوتر از این نمی‌شود.»

سینام را صاف کردم. کوشی را گذاشتم روی ضبط صدا و رفتم به دل جمعیت و گفتم: «بیشید برید کنار من خبرنگارم.»

همه با تعجب راه را باز کردند. «دست همان موقعی که ایستادم مقابل جمعیت، یکی از آن‌ها مشت را حواله پانه دیگری کرد. مرد جافالی داد و مشت صاف فورم توی بازوی من فلک‌زده. دنیا پیش پشمانم سیاه شد. ولی چون می‌دانستم خبری به این خوبی نصیب نمی‌شود، به روی خودم نیاردم و با صدای بلند گفتم: «لطفا ساکت! من خبرنگارم. می‌شه دست حرف بنزید تا بفهمم مشکل چی بوده؟»

بعد کوشی را اگر فتم طرف یکی از آن‌ها و گفتم: «لطفاً نظر خودتون رو در مورد اینکه چرا بعضی‌ها توی صف جلو می‌زنند بیان کنید.»
مرد کمی دور و برش را نگاه کرد و گفت: «پشم می‌شه؟»
کمی مکث کردم و گفتم: «بله پشم می‌شه.»

مرد «دستی به موهایش کشید، صدایش را صاف کرد و گفت: «زرنگ‌بازی آقای زرنگ‌بازی.»

گفتم: «بله شنوندگان عزیز، یکی از علت‌ها مشخص شد: زرنگ‌بازی.»

با این حرف من، مرد دومی که هیگلش شش برابر من بود گفت: «صبر کن بینم!»

بعد کلمه بالای پیراهنش را بست و جلوتر آمد و گفت: «چرا گزارش الکی پر می‌کنی؟ حق منه که زیر پای ایشون له شده.»

و مرا چوری هل داد عقب که نزدیک بود پشم زمین شوم. تعارلم را حفظ کردم و گفتم: «آقا من که چیزی لگ پای ایشون نمی‌بینم. لطفاً به خبرنگار احترام بذارید.»

با این حرف من کسانی که جمع شده بودند، نزدیک‌تر آمدند. یکی از آن‌ها گفت: «آقا پسر از ما هم بگیر!»

یکی دیگر او را هل داد و گفت: «زرنگی‌ها! برو کنار بینم. من اینها و ایستاده بودم. مثل صف نون باید به نوبت باشه.»



آنور آبسی ها!



ژاپن کشوری است در شرقی ترین نقطه قاره آسیا که از تعداد زیادی جزیره تشکیل شده است و با هیچ کشوری مرز فیزیکی ندارد. «نیپون کوکو» نامی است که در ژاپن زیاد شنیده می شود. اگر فکر می کنید که این اسم نوعی کوکوی ژاپنی است که مثلاً شبیه به کوکوسیزی فودمان است، سفت در اشتباهید. چون نیپون کوکو نام دیگر کشور ژاپن است که معنی اش می شود: «فاستگاه فورشید». زیرا اهالی آنجا خیال می کنند، ژاپن اولین کشوری است که فورشید از آنجا طلوع می کند و بعد به جاهای دیگر دنیا می رود.

مردم ژاپن بسیار مقرراتی و قانون پذیر هستند. اگر مرگ یک کوچک ترین خطایی شوند به سرعت عذرفواهی می کنند و کلاً علاقه زیادی به معذرت فواهی دارند تا جایی که ۲۰ روش متفاوت برای عذرفواهی اختراع کرده اند! یکی از این روش ها تر اشیرن موی سر است! فردا را شکر که این روش در کشور ما مرسوم نیست وگرنه به زحمت می شد در مملکت یک آدم مودار پیدا کرد! یک شاعر ژاپنی که صبح هایش را با عذرفواهی به شب می رساند می گوید:

«عذرفواهی های این جانب اگر از حد گذشت
عذرفواهی می کنم از عذرفواهی های فویش!»

هلند کشوری است نسبتاً کوچک و جلگه ای در شمال غربی قاره اروپا که بزرگ ترین پرورش دهندگ گل و گیاه در دنیاست. آمستردام پایتخت هلند است که با داشتن ۱۶۵ کانال آب، حتی از شهر ونیز ایتالیا هم کانال بیشتری دارد و کانال دارترین شهر دنیاست! حدود ۲۵۰۰ خانه حقیقی در این کانال ها شناورند و کلی آدم در این خانه ها روی آب زندگی می کنند و از زندگی آبکی فود لذت می برند! آمستردامی ها علاقه زیادی به استفاده از دوچرخه دارند تا جایی که تعداد دوچرخه در شهر آمستردام از تعداد آدم ها بیشتر است. یک سوم از مردم برای رفت و آمد به جای فودرو و اتوبوس از دوچرخه استفاده می کنند و یاده های مخصوص دوچرخه همه جا دیده می شوند. از آنجا که کلی کانال آب در این شهر وجود دارد، سالانه تعداد زیادی دوچرخه در آب سقوط می کنند. در نتیجه یکی از وظایف شهرداری آمستردام در آوردن این دوچرخه ها از اعماق آب است و مأموران دوچرخه در آنجا حدوداً سالی ۱۲۰۰۰ دوچرخه را از آب بیرون می کشند! یک ضرب المثل هلندی هست که می گوید:

«دوچرخه که از آب بالا می آید، صافش ابو عطا می خوانند!»



کانادا کشوری است پهناور در شمال قاره آمریکای شمالی که بعد از روسیه دومین کشور بزرگ دنیاست. کانادا به دلیل نزدیکی اش به قطب شمال پر از حیوانات قطبی است. مثلاً در کل دنیا ۲۵ هزار فرس قطبی وجود دارد که بیش از ۱۵ هزار تای آن ها در شمال کانادا زندگی می کنند. همین موضوع باعث شده که کانادایی ها فرس دوست ترین مردم دنیا باشند! تاثیر گذاری این فرس ها بر فرهنگ جامعه تا اندازه ای است که پلاک فودروها در شمال غربی کانادا به شکل فرس قطبی طراحی شده است و تردد ماشین ها با پلاک های فرسی در برخی منطقه ها اصلاً چیز عجیبی نیست.

یک شاعر کانادایی هم که پلاک ماشینش را با دنیا عوض نمی کند می گوید:

«دارم پژی پلاک فرسی
ای فرس سفید گنره، مرسی!»



بازی با کلمات

در مطالب قبلی به پندین شکر در برای آفرینش شوقی و شوخ طبعی اشاره کردیم؛ از جمله بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی، تضاد، هُسن تعلیل و ... حالا قرار است به کمک همان شکردها با واژه‌ها بازی کنیم و سر به سر کلمات بگذاریم. روش بازی به این صورت است که در هر مرحله سه کلمه به شما پیشنهاد می‌شود. شما با آن سه کلمه یک جمله یا عبارت کوتاه می‌سازید که طنزآمیز باشد. برای هر مجموعه از کلمه‌ها، از نویسنده کاربلدی هم یک «کاریکلماتور» فواندنی مثال می‌زنیم.

۱. گروه واژه‌ها: پاییز، پرستوی مهاجر، پیراهن گلدار

اثر شما:

مثال: وقتی با پیراهن گلدار از درخت عریان پاییزی بالا می‌روم، پرستوی مهاجر فرار سیرین افتلال هواس را بشارت می‌دهد. (پرویز شاپور)

۲. گروه واژه‌ها: آتش، فاموش، بنگل

اثر شما:

مثال: آتش بنگل را فاموش کرد. (عباس گلکار)

۳. گروه واژه‌ها: قفس، پرنده، فمیازه

اثر شما:

مثال: پرنده در قفس آرزو دارد برای یک بار هم که شده، میله‌های قفس فمیازه بکشند. (ابوالفضل لعل‌بغاور)

۴. گروه واژه‌ها: دست، زانو، مشکل

اثر شما:

مثال: تا دست به زانو نشد، مشکل به زانو در نیامد. (علی درویش)

۵. گروه واژه‌ها: اضافه، پل عابر پیاده، فیابان

اثر شما:

مثال: از روی پل عابر پیاده عرض فیابان را به طول عمرم اضافه می‌کنم. (فردم)

۶. گروه واژه‌ها: باران، آفتاب، رنگین‌کمان

اثر شما:

مثال: وقتی هم‌زمان به باران و آفتاب می‌اندریشم، غرق تماشای رنگین‌کمان می‌شوم. (پرویز شاپور)

حالا شما بفرمایید در هر کدام از مثال‌هایی که زدیم از چه شکردهایی استفاده شده است؟



چاپگرهای سه بعدی

چاپگرهای سه بعدی نسل جدیدی از چاپگرها هستند که برخلاف دستگاه‌هایی که متن و تصویر را در دو بعد چاپ می‌کنند، طرحی را که به آن‌ها داده می‌شود، به صورت سه بعدی و واقعی تحویل می‌دهند. فرایند ساخت با چاپگرهای سه بعدی به صورت لایه به لایه انجام می‌شود. لایه‌ها یکی پس از دیگری روی یکدیگر قرار می‌گیرند و در نهایت محصول فیزیکی تولید می‌شود. چاپگرهای سه بعدی می‌توانند محصولات پلاستیکی، چوبی، فلزی، سرامیکی و تولید کنند.

چاپ سه بعدی نوعی فناوری توانمند است که طراحان را تحریک و تشویق می‌کند و به آن‌ها آزادی طراحی بی‌سابقه‌ای می‌دهد. این در حالی است که چاپگر سه بعدی ابزار کمتری نیاز دارد و در نتیجه از صرف هزینه‌های سنگین جلوگیری می‌کند. همچنین، به وسیله این فناوری می‌توان قطعات را به طور خاص طراحی کرد و به مونتاژ با هندسه پیچیده و ویژگی‌های پیچیده برای دستگاه نیاز نیست.

چاپگر سه بعدی در آشپزی



چاپگر سه بعدی مواد غذایی با فشرده‌سازی لایه لایه غذا در سه بعد به وجود می‌آید. انواع گوناگونی از غذاها مانند شکلات، آب‌نبات، کراکر، ماکارونی و پیتزا انتخاب‌های مناسبی برای تولید به این روش هستند.

ساخته شده ما را بفهمد؟ نه! برای همین در مرحله بعد مدل‌سازی اولیه را به قالبی تبدیل می‌کنیم تا برای چاپگر سه بعدی قابل فهم شود.

حالا نوبت چاپ مدل است. این کار با دستگاه‌هایی با فناوری‌های گوناگون انجام می‌شود. این فناوری‌های مرسوم عبارت‌اند از: «SLS - SLA - FDM - Pol».

در مرحله بعد باید قطعه چاپ شده را از دستگاه جدا کرد. این کار گاهی خیلی راحت و گاهی هم خیلی سخت است.

در مرحله پایانی و نهایی پولیش، رنگ‌پاشی و آب‌بندی انجام می‌شود. پس از آن محصول قابل استفاده است.

البته در برخی موارد مرحله‌ای با نام «پس‌پردازش» هم داریم که از اشعه فرابنفش برای به عمل آوردن آن استفاده می‌شود.



جواهر ساخته شده به کمک چاپگر سه بعدی

طرز کار انواع چاپگرهای سه بعدی متفاوت است، اما می‌توان این‌طور به شیوه کار آن‌ها نگاه کرد:

اول باید فایل سه بعدی ساخته شود. ایده یا محصولی که در ذهن شماست، می‌تواند از طریق نرم‌افزارهای سه بعدی مدل‌سازی شود و به عنوان نمونه اولیه، با استفاده از چاپگرهای سه بعدی، تولید شود. این محصول یا ایده می‌تواند هر چیزی باشد. قطعات صنعتی، ماکت‌های معماری، زیورآلات، مجسمه‌های سه بعدی، هدایای ویژه و خاص، محصولات حوزه آبی‌تی و فناوری‌ها فقط بخش کوچکی از ایده‌هایی هستند که روزانه با آن‌ها مواجه می‌شویم. این طراحی را نرم‌افزارهایی همچون «راینو»، «زیراش»، «ماتریکس»، «سالیدورکس»، «تری‌دی‌مکس»، «اسکچ‌آپ» و اتوکد^۷ انجام می‌دهند.

برای چاپگر سه بعدی به یک فایل سه بعدی نیاز است که هندسه قطعه را به صورت دقیق مشخص کند. به این منظور، در مواردی که اصل یک شیء در واقعیت موجود است، اسکن سه بعدی به کمک می‌آید تا به سادگی بتوان فایل سه بعدی را از روی قطعه موجود به دست آورد. اما آیا چاپگر سه بعدی می‌تواند مدل



اسکن کنید و با چاپگرهای سه بعدی آشنا شوید.



چاپگر سه بعدی در پزشکی



استفاده‌های چاپگر سه بعدی در جراحی‌ها در اواسط دهه ۱۹۹۰ با استفاده از مدل‌هایی برای جراحی بازسازی استخوان آغاز شد. این روزها استفاده از آن برای تولید ایمپلنت‌های ارتوپدی (فلزی) افزایش یافته است و انتظار می‌رود به زودی ساخت و استفاده از چاپگرهای سه بعدی را در ساخت دستگاه‌های کمک شنوایی و دندان پزشکی و حتی قلب مصنوعی شاهد باشیم.

چاپگر سه بعدی و آموزش



این روزها در برخی کشورها استفاده از فناوری چاپ سه بعدی حتی به کلاس‌های درس هم رسیده و روش‌های آموزشی و آزمایشگاهی را تغییر داده است. شاهد چنین ادعاهایی، توانایی دانش‌آموزان در نمونه‌سازی با هزینه کم و سرعت بالا در کلاس‌های درس و همچنین ساخت تجهیزات ارزان قیمت و با کیفیت بوده است.

چاپگر سه بعدی در خودروسازی، هواپیماسازی و امور نظامی



چاپگر سه بعدی در تولید اتومبیل، کامیون و هواپیما به شدت مورد استقبال قرار گرفته است.

در اوایل سال ۲۰۱۴، کارخانه Koenigsegg اعلام کرد یک خودرو به نام Urbee را که بسیاری از اجزای آن با چاپگر سه بعدی ساخته شده‌اند، به عنوان اولین خودروی چاپ سه بعدی تولید کرده

است. در سال ۲۰۱۷، GE Aviation اعلام کرد از طراحی سه بعدی برای تولید یک موتور هلیکوپتر با ۱۶ قسمت، به جای ۹۰۰ قسمت، استفاده کرده است. این کار بر کاهش پیچیدگی زنجیره‌های تولید آن تأثیر بالقوه زیادی داشته است.

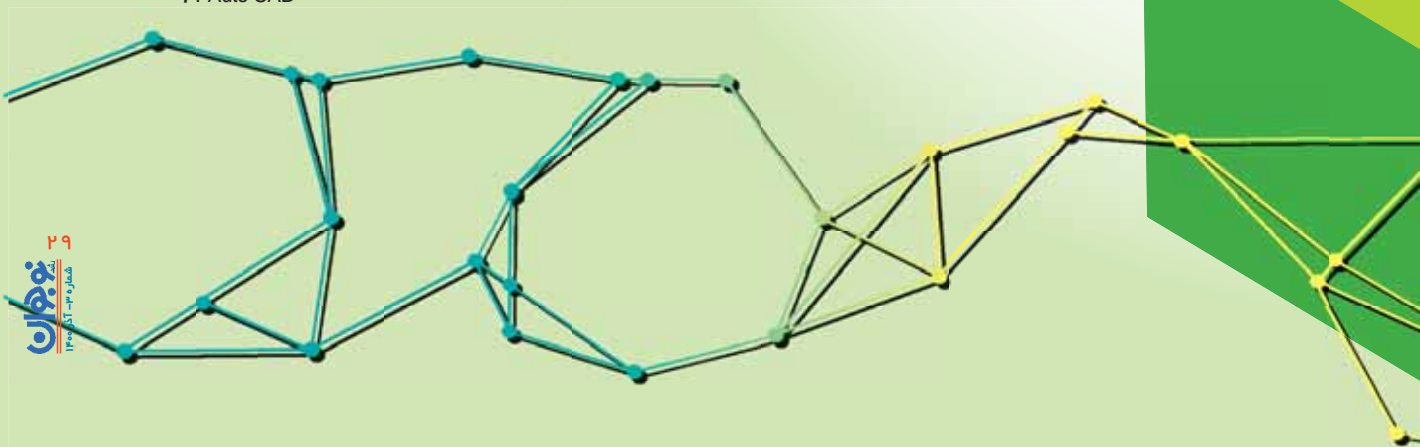
اما آخرین فناوری؛ چاپگر چهار بعدی

تصور کنید جعبه‌ای دارید که از طریق چاپگر سه بعدی ساخته شده است. این به تنهایی جالب است، ولی تصور کنید این جعبه می‌توانست تحت تأثیر برخی محرک‌ها، به صورت خودکار باز و بسته شود. یعنی به این صورت که در کارخانه، به محض قرار گرفتن وسیله‌ای داخل جعبه یا کارتن، به صورت خودکار بسته شود. یا گلی پلاستیکی را در نظر بگیرید که در مجاورت گرما یا نور باز شود.

این فناوری در مرحله طراحی و توسعه قرار دارد و باید منتظر استفاده صنعتی از آن بود.

پی‌نوشت‌ها:

1. Rhinoceros
2. Zbrush
3. Matrix
4. Solid Works
5. 3DS Max
6. Sketch Up
7. Auto CAD



۵ آذر

روز بسیج
مستضعفین

شاید از بزرگ‌ترها شنیده‌اید که یکی از نیروهای فعال در دوران دفاع مقدس نیروهای بسیجی بودند که به طور داوطلبانه برای کمک به نیروهای نظامی و دفاع از خاک میهن راهی جبهه‌ها می‌شدند. بسیجی فقط نیرویی برای دفاع نیست، بلکه فردی است که در کنار مردم برای رفع مشکلات و نیازهای جامعه تلاش می‌کند، در راه رضای خدا برای کشورش آماده هر نوع فداکاری است، و از همه چیزش برای سربلندی میهن می‌گذرد.

ناوچشمه پیکان



۷ آذر

روز نیروی دریایی



امروزه قسمت بزرگی از تجارت و ارتباط با دنیا از راه دریاها صورت می‌گیرد و کشوری قوی‌تر است که تسلط بیشتری بر دریا داشته باشد. ایران هم با حدود ۴۰۰ کشتی و ناو جنگی در دنیا، جزو برترین‌هاست. نیروی دریایی از جمله نیروهای بود که در طول هشت سال دفاع مقدس از مرزهای آبی ایران دفاع کرد و راه ورود دشمن و تجاوز به خاکمان را از مسیر آب‌ها بست. ۷ آذر سالروز موفقیت نیروی دریایی ایران و مقاومت «ناوچه پیکان» در برابر نیروهای بعثی عراق در سال ۱۳۵۹ است.

۱۶ آذر

روز دانشجو



۱۶ آذر ۱۳۳۲، دانشجویان دانشگاه تهران، در اعتراض به سفر ریچارد نیکسون، معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا، نفت‌خوار و غارتگر به ایران، کلاس‌های درس خود را به جلسه‌های سخنرانی و روشنگری تبدیل کردند. رژیم شاه برای جلوگیری از اعتراضات، مأموران ویژه خود را به دانشگاه فرستاد تا حرکت اعتراضی دانشجویان را سرکوب کنند. مأموران رژیم «دانشکده فنی» را به رگبار مسلسل بستند و آن‌ها را به شهادت رساندند؛ گروهی را زخمی و بازداشت کردند. حادثه این روز به‌عنوان یک روز مقاومت دانشجویی در تاریخ دانشگاه تهران ثبت شد.

۳۰ آذر

شب یلدا



شاید تو هم نیمه اول سال را بیشتر از نیمه دوم آن دوست داشته باشی. چون روزها بلندترند و زمان بیشتری برای انجام کارهایت داری. با شروع فصل زمستان، خورشید به سمت شمال شرقی کره زمین برمی گردد که نتیجه آن افزایش روشنایی و کاهش شب است. ایرانیان باستان خورشید را نماد نیکی می دانستند و این آغاز را زایش یا تولد دوباره خورشید قلمداد می کردند. آن‌ها شب اول زمستان را جشن می گرفتند و شاد بودند که از فردا روزها دوباره بلندتر می شوند. با خوردن میوه‌هایی مثل انار و هندوانه و آجیل شب را سپری می کردند و بر این باور بودند که با خوردن هندوانه در شب یلدا در زمستان طولانی دچار سرما و بیماری نمی شوند.

۲۷ آذر

شهادت حضرت
فاطمه زهرا (س)



حضرت زهرا (س) به روایتی ۷۵،۴۵ یا ۹۵ روز بعد از وفات پیامبر (ص) از دنیا رفتند. طبق روایات، بعد از شهادت ایشان، امام علی (ع) پیکر مطهرشان را به خاک سپردند و قبرشان را پنهان نگه داشتند تا دشمنان از محل دفنشان آگاه نشود. بعضی معتقدند فاطمه (س) در منزلش دفن شده است و برخی از بقیع نام می برند. بعضی هم می گویند او در جایی بین مقبره و قبر پیامبر (ص) به خاک سپرده شده است. این راز سال‌هاست که سر به مهر باقی است.

۲۵ آذر

روز پژوهش



همه ما از زمان ورود به مدرسه با روش تحقیق آشنا می شویم و پژوهش‌های دانش آموزی را انجام می دهیم. پژوهش کار پیچیده‌ای نیست. همین که در زمینه مورد علاقه‌ات مطالعه و تحقیق کنی، یعنی پژوهشگر هستی. پژوهش کردن چیزهای جدید و نویی را به آدم یاد می دهد. به علاوه باعث پیشرفت و اعتماد به نفس بیشتری در فرد می شود.

۱۹ آذر

ولادت حضرت زینب (س)
و روز پرستار



در سخنانی که درباره حضرت زینب (س) نقل شده‌اند، همه از دانایی و خردمندی این بانوی بزرگوار گفته‌اند. ایشان را به «عقیله» به معنی خردورز و عاقل است. همین طور امام سجاد (ع) ایشان را بانویی خردمند می دانستند که فهم و درک ملکوتی و الهی داشتند. برای همین بود که حضرت زینب (س) پیام‌رسان ماجرای کربلا شدند و اخبار کربلا را به جهانیان رسانند. چون پرستار نهضت و انقلاب حسینی بودند. روز تولد ایشان را روز پرستار نام گذاری کرده‌اند.

با ارزش ترین بودی!

همه ما می‌دونیم که شغل هر پدر و مادری خیلی توی زندگی بچه‌اش اثر می‌گذاره. چون یه پدر یا مادر شاغل، بخش زیادی از زمانش رو با کارش سپری می‌کنه. امیر ارسلان و طه، می‌گن با اینکه همیشه به مامان پرستارشون افتخار می‌کنن، این مدت که کرونا اومده بود، خیلی بهشون سخت گذشته. از حال و هوا و زندگی بچه‌هایی که پدر و مادرشون پرستارن چقدر می‌دونید؟



قبل از کرونا یا بعدش؟

هیشکی نمی‌تونه انکار کنه که کرونا چقدر زندگی همه رو تغییر داده؛ اما پرستارها و خانواده‌هاشون خیلی روزای عجیبی رو گذروندن. وقتی از طه می‌پرسم که داشتن مامان پرستار چطوره؟ با شیطنت می‌گه قبل کرونا یا بعدش؟ و ادامه می‌ده: «قبلا چیز زیادی از شغل مامان مریم نمیدونستم؛ یعنی مامانم رو یه خانمی می‌دیدم که سرکار می‌ره و کنارش باید حواسش به من هم باشه و کارای خونه رو هم انجام بده. تنها سختیش که به چشم من و بابا میومد، همون شیفت‌های شب بود که تازه خیلی وقتا به خاطر شرایط مامان که بچه داشت این شیفتا فقط صبح بود. منم وقتی مامانم توی او روپوشای سفید می‌دیدم کلی کیف می‌کردم. هر سال هم روز پرستار، همه فامیل بهش تبریک می‌گفتن و ما ذوق می‌کردیم که مامان یه کارمند معمولی نیست و به قول مامان بزرگم یه شغل مهربون داره! اما بعد کرونا یهو همه چی تغییر کرد.

ممنوعیت بغل کردن مامان!

بعد از کرونا، رفتار فامیل با من و مامان مریم و بابا تغییر کرد. خب درسته که مامان توی بخش عفونی کار می‌کرد و اونا هم حق داشتن نگران واگیری کرونا باشن. ولی راستش این ترسشون رو زیادی به ما نشون



برای یه پرستار تو دوران کرونا، چی از همه سخت‌تر بود؟ خانم کریمی، مامان امیر ارسلان که پرستار بخش عفونی بیمارستان لقمانه می‌گه: «برای بچه‌های ما خیلی سخت شد؛ اونا نبود پدر و مادر، خستگی، استرس و البته پدیده‌ای به نام «مدرسه برخط» رو با هم تجربه کردن.»

مامانم کرونای سختی گرفت

بعد از صحبت‌های مامان، امیر ارسلان که تازه از فوتبال برگشته تلفن رو از مامانش می‌گیره و می‌گه: «من فکر می‌کنم بعد از کرونا بچه‌هایی که پدر یا مادرشون پرستارن، دیگه آدمای قبل نیستن. مثلا یکیش خود

می‌دادن و این برای ما سه تا، ناراحت کننده بود. از این سخت‌تر، «ممنوعیت بغل کردن مامان» بود که واقعا خیلی جدی رعایت می‌شد و برای من سخت‌ترین چیزیه که از کرونا توی ذهنم می‌مونه. یه بار مامانم اوایل کرونا بعد از چهار روز شیفت اومد خونه و مثل همیشه خواستم بغلش کنم که اجازه نداد و من اون موقع فهمیدم که اوضاع برای بچه‌هایی که پدر و مادر پرستار دارن خیلی فرق می‌کنه.»

مدرسه برخط، بدون مامان

حرف‌های طه رو میشنوم و دلم میخواد از مامان امیر ارسلان که پرستاره بی‌رسم



از لباس پرستاری بخش کرونا چی میدونید؟

این لباس که بهش «گان» میگن ساختار پلاستیکی داره و همراه با عینک و پوشش ماسک استفاده میشه. در انتهای آستین و پاچه این لباس کار ایزوله، کش قرار داره و کلاه اون هم بیشتر بخش‌های صورت رو میپوشونه. شما حاضرید امتحانش کنید؟!

اگه میخوای پرستار بشی بخون

پرستاری یکی از رشته‌هایی هست که بیشترین ظرفیت پذیرش دانشگاه‌ها رو داره. طول دوره تحصیلش نسبت به دکتری عمومی که ۷ ساله است، کوتاه‌تره که این می‌تونه یه مزیت برای ورود سریع‌تر به بازار کار باشه. هرچند سقف درآمد پرستاری معمولاً کمتر از رشته‌های دکتری عمومی است.

پرستاری هم مثل پزشکی شیفت شب و شیفت‌های اجباری داره اما شیفت‌هاش به اندازه پزشکی از نظر زمانی طولانی نیست و کوتاه‌تره. خلاصه که قبل از هر تصمیمی، باید سبک سنگین کنید و ببینید آیا برای این رشته مناسب هستید و روحیه‌اش رو دارید یا نه؟

من! هیچوقت فکر نمی‌کردم

وقتی مامانم کرونای سختی گرفت و حاضر نشد هیچکس ازش پرستاری کنه پتونم پرستار خوبی برایش باشم و ازش مراقبت کنم. یا مثلاً وقتی کسی اومد خونمون بتونم بهش بگم، مامان من پرستاره اگه می‌ترسید که مریض شید از فردا نیاید!!!

میون صحبت‌های امیرارسلان، یاد حرف عجیب طه می‌افتم که می‌گفت: «کاش حداقل لباساشون انقدر سخت و گرم نبود. چون من خیلی وقته صورت مامان مریم رو بدون رد ماسک و جوش‌های که به این خاطر رو صورتشون میزنه، ندیدم.»

مامان می‌گوید خدا را شکر کن که بزرگ شدی

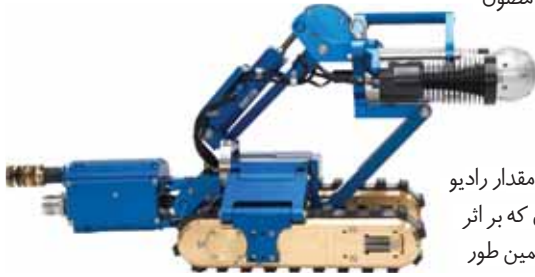
طه می‌گه: «خانم ما یه چیزی بگیم؟ هر بار که مامان میاد و می‌گه بیمارستانشون خلوت شده و انگار اوضاع آرومه، من و بابا کلی خوشحال می‌شیم. چون فکر می‌کنیم شرایط برمیگرده به قبل کرونا. ولی چند وقت بعد دوباره همون جمله تکراری که «باز مراجعه مریض‌های کرونایی زیاد شد»، تو خونه ما تکرار می‌شه! تازه من الان دوازده سالمه و مامان میگه خدا رو شکر کن که بزرگی شدی، چون همکاراش با بچه‌های کوچیک خیلی سختی کشیدن. مثلاً یکی از همکاران مامان که بچه دو ساله هم داشت، کرونا گرفت و جوشش رو از دست داد و این خبر تا مدت‌ها من رو اذیت می‌کرد. این که هر روز فکر می‌کردم از کجا معلوم این اتفاق برای مامان من نیفته. البته بعد که مامانم واکسن زد، خیالم راحت شد.»





داوطلبان مأموریت‌های غیبی

روبات‌ها برای کار کردن در مکان‌های خطرناک بهترین گزینه‌اند. آن‌ها به مراتب مقاوم‌تر از انسان هستند. پوشش اضافی فوق‌العاده‌ای دارند که آن‌ها را در برابر گرما، سرما، و مواد شیمیایی خطرناک مصون نگه می‌دارد. روبات به آب، غذا و تنفس نیاز ندارد. امروزه در گوشه و کنار جهان روبات‌ها هزاران عملیات مخاطره‌آمیز را انجام می‌دهند. مین‌های انفجاری را خنثا می‌سازند، گازهای سمی را که از آتش‌فشان‌ها خارج می‌شوند شناسایی می‌کنند، شبکه‌های زیر زمینی لوله‌های فاضلاب‌ها را بازمینی می‌کنند، در مأموریت‌های نظامی مخفیانه برای آگاه‌شدن از مواضع نیروهای دشمن به تجسس می‌روند، برای سنجش مقدار رادیو اکتیو نیروگاه‌های هسته‌ای وارد عمل می‌شوند، عملیات جست‌وجو برای یافتن افرادی که بر اثر حوادث طبیعی زیر آوار مانده‌اند و ساختمان در حال ریزش است، انجام می‌دهند و همین‌طور صدها مأموریت مرگبار دیگر که برای انسان‌ها غیر ممکن است.



روبات چگونه کار می‌کند؟

حافظه روبات، یا به عبارت دیگر، مغز روبات همان رایانه‌ای است که در آن قرار داده شده است. این قسمت با ارسال فرمان‌ها به بخش‌های متحرک روبات آن را هدایت می‌کند. فرمان‌ها را یک برنامه نرم‌افزاری تعریف می‌کند. در حقیقت روبات‌ها کاری را انجام می‌دهند که برایش برنامه‌ریزی شده‌اند. طراحان روبات که متشکل از تیمی از دانشمندان هستند، در بسیاری از شاخه‌های علم، مانند مهندسی مکانیک، برق، الکترونیک، فیزیک، ریاضیات و رایانه تجربه و تخصص بالایی دارند. نوع طراحی و ساخت روبات‌ها با توجه به نوع مأموریتی که قرار است انجام دهند، صورت می‌گیرد و بر این اساس نوع تجهیزاتی که روی آن‌ها نصب می‌شود متفاوت است. برخی به چرخ‌های زنجیری یا تویی شکل، چنگال، انبرک، مکنده، حسگرهای ویژه، میکروفون، دوربین، ملخ برای حرکت در فضا و زیر آب و... مجهز هستند. اما روبات‌های ساکن که متحرک نیستند، ساختمان ساده‌تری دارند و رایج‌ترین نوع روبات‌ها محسوب می‌شوند. این نوع روبات‌ها در واقع به صورت بازوهای روباتیک هستند و در کارخانه‌های تولید خودرو مشغول به کارند. آن‌ها هر روز کار مشخصی را بارها و بارها و بسیار دقیق تکرار می‌کنند؛ کاری که برای انسان خسته‌کننده است.

روبات‌های هوشمند

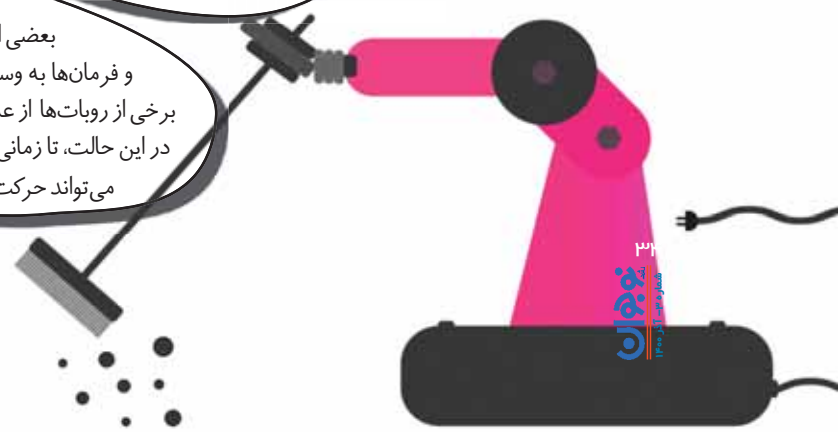
این نوع روبات‌ها بسیار باهوش هستند و نیازی به دریافت فرمان از انسان ندارند. خودشان می‌توانند تصمیم بگیرند و بر کاری که انجام می‌دهند، نظارت مستقیم داشته باشند. برای مثال، وقتی می‌خواهند به یک مکان خطرناک بروند، می‌توانند تصمیم بگیرند که چگونه خودشان را به آنجا برسانند، چه کاری انجام دهند و چه موقع فرار کنند.

باسیم و بی‌سیم

بعضی از روبات‌ها به وسیله یک رشته کابل به پایگاه مرکزی متصل‌اند و فرمان‌ها به وسیله علائم الکتریکی و از طریق این کابل ارسال می‌شوند. اما در برخی از روبات‌ها از علائم الکتریکی خبری نیست و در اصطلاح سیستم «وایرلس» است. در این حالت، تا زمانی که روبات در محدوده دریافت علائم رادیویی قرار دارد، آزادانه می‌تواند حرکت کند.



اگر می‌خواهید با ربات جراح آشنا شوید اسکن کنید.



ر ممکن

انواع روبات‌ها

روبات آتش‌نشان: روبات‌های آتش‌نشان بادوام و قدرتمندند و در برابر شعله‌های سوزان آتش و ریزش آوار بسیار مقاوم هستند. همچنین با توجه به نوع مأموریتشان شکل و اندازه‌های گوناگون دارند. آن‌ها به کمک چرخ‌های زنجیری یا چرخ‌های متعددشان و شکل کشیده و باریکشان می‌توانند از شکاف‌ها و مکان‌های تنگ بگذرند و به سمت کانون آتش حرکت کنند. به علاوه، به شیلنگ‌های آب‌پاش یا کف‌پاش مجهز هستند. دوربین‌هایشان هم روند اطفای حریق را برای آتش‌نشانان ناظر نمایش می‌دهند.

روبات بازرسی: این نوع روبات برای بازمینی هزاران کیلومتر شبکه لوله‌گذاری نفت و گاز که در

سطح زمین گسترده‌اند و هر از گاهی دچار گرفتگی یا شکستگی و نشست می‌شوند، به کار می‌روند.

روبات غواص: روبات غواص مسئولیت‌هایی از این قبیل را بر عهده دارد: بازمینی بدنه کشتی‌ها برای یافتن درزهای احتمالی؛ مطالعه آبیان اقیانوس؛ اکتشاف در بستر دریا به منظور کشف کانی‌های باارزش؛ اندازه‌گیری دما و فشار آب که ما را از وقوع زمین‌لرزه‌هایی که زیر آب روی می‌دهند، باخبر می‌سازد.

روبات رزمی: این روبات در حالی که به سلاح‌های چندمنظوره مجهز است، پیشاپیش سربازان حرکت می‌کند و اطلاعات لازم درباره موقعیت و مواضع نیروهای دشمن را به پشت جبهه نبرد می‌فرستد. **پهپاد:** این نوع روبات که به نام هواپیمای جاسوسی بدون سرنشین و هدایت‌پذیر معروف است، از مواضع نیروهای دشمن عکس برداری می‌کند و با توجه به نوع مأموریتش انواع متفاوتی دارد. برخی حامل انواع جنگ‌افزارها و بمب‌های هوشمندند.

روبات پزشکی: گاهی پزشک از بیمارانش دور است و نمی‌تواند درباره بیماری‌شان از آن‌ها اطلاعات

بگیرد یا آن‌ها را معاینه کند. روبات پزشکی که از بخش‌های گوناگون بیمارستان بازدید می‌کند و به

دوربین، میکروفون و بلندگو مجهز است، به پزشک کمک می‌کند که بیمارانش را ببیند و با آن‌ها صحبت کند. بیماران نیز با دیدن چهره پزشک واقعی‌شان احساس آرامش می‌کنند.

روبات جراح: وقتی قرار است عمل جراحی دشواری انجام گیرد و از پزشک متخصص خبری نیست، جراح متخصص می‌تواند از فاصله هزاران کیلومتر دورتر روبات جراح را هدایت کند و این روبات با ظرافت حیرت‌آوری عمل جراحی را انجام می‌دهد. ضمناً روبات‌های پرستار هم ابزار جراحی را آماده می‌کنند و روی سینی در دسترس روبات جراح قرار می‌دهند. «روبات جراح داونچی» یکی از شناخته‌شده‌ترین آن‌هاست که روزانه ده‌ها عمل جراحی قلب روی بیماران مختلف در سراسر جهان انجام می‌دهد.

روبات فضایی: سالیان سال است که انواع کاوشگرهای فضایی برای مطالعه سیاره‌ها به فضا پرتاب می‌شوند.

برخی از آن‌ها خودروهایی را هم در سطح این سیاره‌ها رها می‌کنند که خودروی مریخ‌نورد از جمله آن‌هاست. مریخ‌نورد اکنون هم در حال مطالعه نمونه‌هایی از سنگ‌ها و خاک سطح این سیاره است.

روبات حمل‌ونقل ریلی: در برخی از شهرهای بزرگ جهان از قطارهای بدون راننده استفاده می‌کنند که اصطلاحاً «ناوگان عمومی ریلی سریع‌السیر» نامیده می‌شوند. قطارهای ریلی روباتی در کابینشان سیستم‌های رایانه‌ای برنامه‌نویسی‌شده‌ای دارند که مسیر حرکت و ایستگاه‌های مقصد قطار را مشخص می‌کنند.

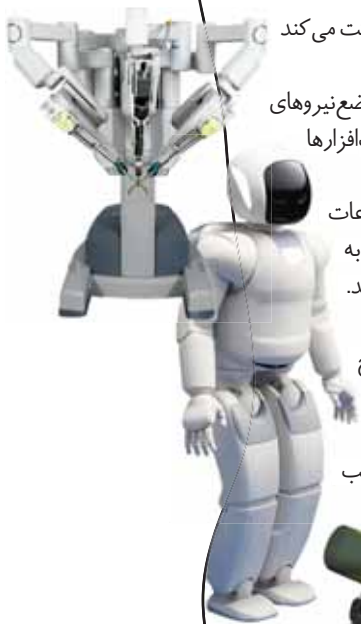
روبات خانگی: روبات بمب‌خنثاکن، روبات آزمایشگاه، روبات عروسکی، روبات راهنما

در بیمارستان، روبات مربی ورزشی، بازی روباتیک فضایی، روبات خدمتکار، و

نانوروبات پزشکی که پس از تزریق شدن به بدن بیمار وظیفه حمل

دارو را به بخش معینی از بدن برعهده دارد، از دیگر انواع

روبات‌ها هستند.



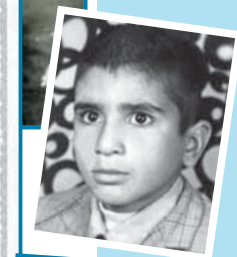
حالا که زیر گلوله نیستیم باید درس بخوانیم

تا به حال به این موضوع فکر کرده‌اید که «برنامه‌ریز آموزش» باشید و مثلاً کتاب‌های زیادی دربارهٔ اینکه آموزش در مدرسه و دانشگاه چطور باید باشد بنویسید؟ احتمالاً تا به الان به چنین شغلی فکر نکرده باشید یا ندانید که می‌شود تا دورهٔ دکترا و فوق دکترا در رشته‌های مرتبط با آموزش درس خواند. حالا تصور کنید که شما در یک کشور پیشرفته زندگی می‌کنید، یک ایرانی هم هستید، پروژه‌هایی در مورد آموزش دانش‌آموزان دارید و کتاب‌هایتان هم به زبان‌های متفاوت منتشر می‌شوند. محمدرضا سرکار آرائی همین راه را رفته است. او سال‌هاست که در کشور ژاپن زندگی و در «دانشگاه ناگویا» تدریس و تحقیق می‌کند. مدرک فوق دکترای خود را هم در رشتهٔ «روش‌های بهسازی آموزش» گرفته است. جالب است، نه؟ اما این‌ها تنها بخشی از راهی است که او طی کرده است.

نگاهی به فهرست زیرببند ازید:

- ◇ «مدیریت دانش»، «فرهنگ آموزش»، «اصلاحات آموزشی و مدرن سازی»، «یادگیری و شکاف دیجیتالی»، «فناوری برای آموزش»، «الفبای مدیریت کلاس درس»، «آموزش به مثابه فرهنگ» و «پژوهش در کلاس درس» بعضی از کتاب‌های او در ایران هستند.
- ◇ بیش از ۴۰ مقالهٔ علمی به زبان فارسی، ژاپنی و انگلیسی نوشته است.
- ◇ پژوهشگر برگزیدهٔ «انجمن توسعهٔ علم ژاپن» در سال ۱۳۸۳ شناخته شده است.

محمدرضا سرکار آرائی
متولد: شهر یور ۱۳۴۴
محل تولد: آران و بیدگل



کودکی

وقتی کودک بودم پدرم در خانه شعرهای باباطاهر، قطعه‌هایی از سعدی و پروین اعتصامی و شعرهای حافظ را می‌خواند. به علاوه روزهای پنجشنبه و جمعه با خواندن دعاهای «کمیل» و «ندبه» فضای خوبی به خانه می‌داد. با کتابخانهٔ پدرم دوست بودم و شعرهای پروین اعتصامی را بیشتر دوست داشتم. در خانه‌مان نوار صوتی واعظان را می‌شنیدم و نوشتهٔ روی آن‌ها را می‌خواندم: محمدتقی فلسفی؛ مرتضی مطهری؛ شیخ احمد کافی.

به کتاب‌فروشی هم می‌رفتم و بسته‌ای از کتاب‌ها را می‌گرفتم که بسته‌بندی شده و در یک گونی بودند. کسی نباید توی گونی را می‌دید، چون رسالهٔ امام خمینی (ره) توی آن بود. آن وقت‌ها از بعضی درس‌ها خوشم نمی‌آمد. درس‌های حفظ کردن آسان بودند، اما با ریاضی و علوم مشکل داشتیم. از زنگ ورزش و طناب‌زدن هم خوشم نمی‌آمد. حتی می‌ترسیدم امتحان نهایی کلاس پنجم را قبول نشوم.

نوجوانی

دورهٔ دبیرستان برای من پر از ماجرا بود. وقتی کارنامهٔ سوم راهنمایی را گرفتم، می‌توانستم در تمام رشته‌ها ثبت‌نام کنم. اول در یک هنرستان اسم نوشتم. هنرستان در کاشان بود و من باید از آران به کاشان می‌رفتم. اما هنوز ده روز از آغاز سال تحصیلی نگذشته بود که به مسیر فکر کردم و در دسرهایش از هنرستان به دبیرستان آمدم و رشتهٔ تجربی را انتخاب کردم. اما مدتی گذشت و حس کردم درس‌های این رشته را دوست ندارم. دو ماه گذشت تا تصمیم را گرفتم. فردای آن روز سر کلاس علوم انسانی نشستم و اولین درس جامعه‌شناسی بود. حرف‌ها را می‌فهمیدم و احساس خوبی داشتم. حفظ کردنی‌ها را زود حفظ می‌کردم. من کار مهمی داشتم: درس خواندن. در همان روزها بود که برای اولین بار «دانشنامهٔ بریتانیکا» را دیدم. با خودم فکر کردم باید روزی به زبان انگلیسی مسلط شوم. آن روزها کتاب‌های زیادی می‌خواندم. کتاب‌های استاد مطهری و دکتر علی شریعتی. با آثار جلال آل‌احمد و ژان ژاک روسو آشنا شدم. در جلسه‌های تفسیر قرآن شرکت می‌کردم. در همین روزها بود که فکر کردم باید به جبهه بروم. بعد از مدتی همراه دوستانی که در پایگاه بسیج پیدا کرده بودم، عازم

یک پایگاه نظامی در «زرین‌شهر» اصفهان

شدیم. آنجا آموزش‌های نظامی

دیدیم و با قطار به اهواز رفتیم و در

جنگ شرکت کردم. وقتی دوباره

به خانه بازمی‌گشتم، بعضی

از دوستانم شهید شده بودند.

درس خواندن دوباره آغاز

شد و من به موضوع مهمی

فکر می‌کردم: «حالا که زیر

گلوله نیستم باید درس بخوانم.»

جوانی

هم‌زمان با خواندن درس‌های مدرسه، علوم حوزوی را هم یاد گرفتم. با دریافت دیپلم بلافاصله به ادارهٔ آموزش و پرورش آران و بیدگل رفتم و مربی تربیتی مدرسه‌ای در یکی از روستاها شدم. مدتی بعد و با بازگشایی دانشگاه‌ها توانستم در «دانشگاه شهید بهشتی» پذیرفته شوم. در همین رفت‌وآمدها به دانشگاه بود که یک روز از کنار ساختمانی رد شدم که روی تابلوی آن نوشته شده بود: «سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی». آنجا کتابخانه‌ای با منابع علمی و تاریخی داشت و رفت‌وآمد من به این ساختمان شروع شد. من عاشق آموزش و پژوهش در مورد این موضوع بودم.

در سال سوم دانشگاه بودم که توسط یکی از همکارانم به کار در دفتر نخست‌وزیری دعوت شدم. به عنوان دبیر یکی از شوراهای کارم را شروع کردم و تازمانی که در دورهٔ کارشناسی فارغ‌التحصیل شدم به کارم ادامه دادم.

موضوع پایان‌نامهٔ دورهٔ کارشناسی ام «آموزش و پرورش ژاپن» بود. بعد از آن در دورهٔ کارشناسی ارشد هم موضوع پایان‌نامه‌ام را «آموزش و پرورش ایران و ژاپن» انتخاب کردم. این دوران که تمام شد به کاشان بازگشتم، دورهٔ سربازی را گذراندم و هم‌زمان برای آزمون دکتری اقدام کردم. می‌توانستم به فرانسه یا کانادا بروم، اما موضوع پژوهش‌های من کشور ژاپن بود. بالاخره به ژاپن رسیدم و شروع به یادگیری زبان آن‌ها کردم.



بزرگ‌ترین بازار سرپوشیده آسیا و شاید بزرگ‌ترین بازار جهان را باید در یکی از شهرهای بزرگ واقع در شمال غربی ایران سراغ گرفت. جایی در مسیر اروپا. تبریز علاوه بر تمام این ویژگی‌ها، در مسیر راه ابریشم - که برای ۱۷۰۰ سال مهم‌ترین و پررفت‌وآمدترین جاده‌های تجاری دنیا بود - قرار گرفته بود. به همین خاطر این شهر که تجارتی پررونق داشت، بزرگ‌ترین شهر منطقه شد و بازارش به بزرگ‌ترین بازار ایران و جهان شهرت یافت.

بازار تبریز به قدری بزرگ بود که در دوران قاجار یک پنجم مساحت شهر را تشکیل می‌داد. برای تاجران ایرانی و خارجی حتی مهم‌تر از بازار پررونق پایتخت بود. این بازار مانند بسیاری از بازارهای ایرانی نه تنها مکانی برای دادوستد که مرکزی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی، خدماتی و حتی ورزشی بود. همین ویژگی‌های بازار بزرگ و محبوب تبریز باعث شد تا اعضای «کمیته میراث جهانی یونسکو» آن را میراث همه مردم جهان بدانند و تصمیم بگیرند نام آن را وارد فهرست میراث جهانی کنند.

بازارهای تخصصی

بازار تبریز ۲۰ راسته و ۵۵۰۰ مغازه و حجره دارد. با این حال، خریداران برای پیدا کردن آنچه می‌خواهند در بازار تبریز سردرگم نمی‌شوند. در بازار تبریز مانند دیگر بازارهای ایران هر راسته و دالان به یک صنف و شغل اختصاص دارد. پس در این بازار کافی است بدانید چه می‌خواهید. از خوبی‌های راسته‌ها و بازارهای تخصصی این است که خریدار می‌تواند کیفیت و قیمت اجناس متفاوت را با هم مقایسه کند و خریدی خوب و مطمئن داشته باشد.



آشنایی بیشتر با بازار تبریز

بازار ابریشم



روی خوش بازاریان

در بازار تبریز صنف‌های زیادی مشغول کاسبی هستند. اما پرجمعیت‌ترین صنف این بازار فرش‌فروشان و پارچه‌فروشان هستند. فرش‌های ظریف و ریزبافت تبریز، پارچه‌های زربافت و گلیم‌های ایرانی را به راحتی می‌توان در راسته‌ها و تیمچه‌های بازار تبریز یافت. زمانی تاجران اروپایی در طلب این دست‌بافت‌های زیبا، ابریشم مرغوب، تنباکو، خشکبار، رنگ‌های گیاهی، شال و البته روی خوش بازاریان ایرانی به تبریز می‌آمدند و با دست پر به دیارشان برمی‌گشتند.





مرکز مذهبی شهر

بازارهای ایرانی چیزی بیشتر از یک مجموعه تجاری هستند. مثلاً بازار تبریز با ۲۰ مسجد کوچک و بزرگ و ۱۲ مدرسه علمیة مذهبی، یک مرکز مذهبی مهم و قابل اعتناست. بازاریان صدای اذان که بلند می‌شود، کار و کاسبی را رها می‌کنند تا خود را به صف‌های نماز مسجدها برسانند. از محبوب‌ترین مسجدهای بازار تبریز همین «مسجد جامع» است. مسجدهای ایرانی نه تنها مرکزی مذهبی که پایگاهی اجتماعی و سیاسی هم هستند.

بعد از زلزله

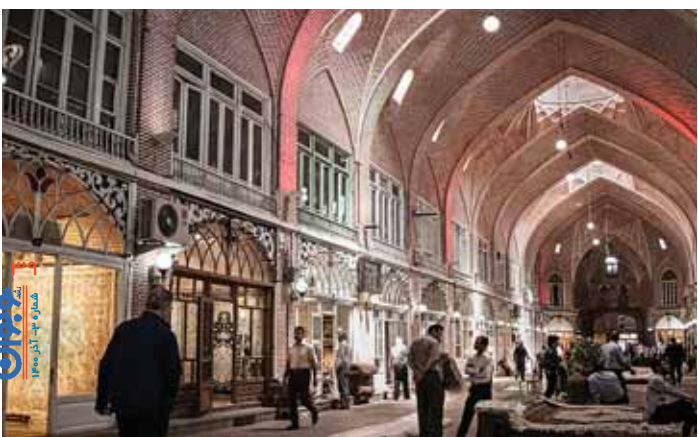
زلزله ویرانگر سال ۱۱۹۳

هجری قمری بازار تبریز را زیر و رو کرد و تقریباً هیچ چیز از آن رونق و شکوه افسانه‌ای باقی نگذاشت. اما حاکمان و مردم شهر دوباره دست به کار شدند و بازار تبریز را دوباره ساختند. بازار جدید نه تنها چیزی از بازار قدیمی کم نداشت که بعضی از اعضایش، مانند «تیمچه مظفریه» همتایی در بازار قدیمی نداشت. تیمچه‌ها که معمولاً زیباترین بخش هر بازاری ایرانی هستند، محصول فکر و سلیقه معماران آن دوره است.

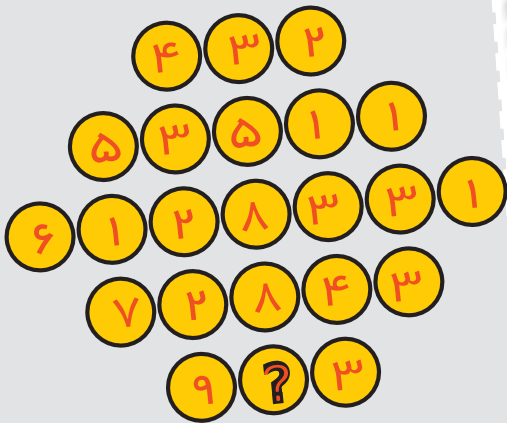


بازار سه طبقه

بازار تبریز به خاطر تنوع بناهایش یک موزه معماری زنده و پویاست. در این مجموعه علاوه بر حجره‌ها می‌توان تیمچه، حمام، مدرسه و مسجد ایرانی را دید و با هنر معماران خوش‌ذوق و قریحه تبریزی آشنا شد. بناهای بخش تجاری بازار بیشتر دو یا سه طبقه دارند. مانند «سرای امیر» که حجره‌های طبقه همکف آن به مغازه‌ها اختصاص دارد، طبقه بالا کارگاه یا محل استراحت و زیرزمینش محل انبار کالا است.



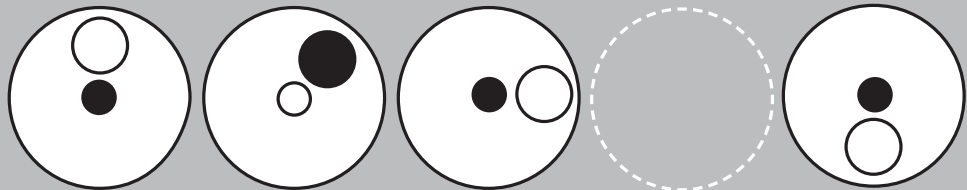
۲. جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید.



۱. با توجه به رابطه‌ای که در این اعداد وجود داد آیا می‌توانید عدد درست جای علامت سؤال را حدس بزنید؟

$111 = 13$	$114 = 46$
$112 = 24$	$115 = 57$
$113 = 35$	$117 = ?$

۳. با توجه به منطق موجود در تصویر دایره‌ها آیا می‌توانید طرح دایره خالی را حدس بزنید؟



۴. آیا می‌توانید اشتباه موجود در این تصویر را حدس بزنید؟



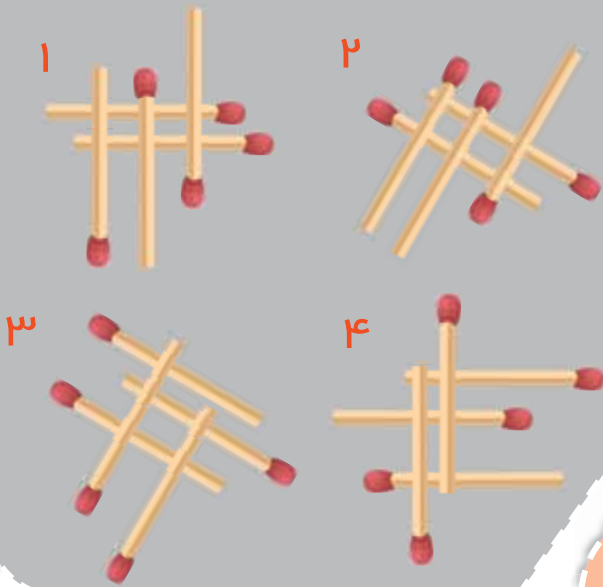
معما

اگر یک ساعت شنی هفت دقیقه‌ای و یک ساعت شنی یازده دقیقه‌ای داشته باشید آیا می‌توانید به کمک این دو ساعت تخم مرغ‌تان را در مدت پانزده دقیقه آب بپز کنید؟

۵. جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید.

۴۶	>>>	۵
۲۸۵	>>>	۵
۷۲۶	>>>	۵
۸۴۷۹	>>>	?

۶. کدامیک از این طرح کبریت‌ها با بقیه متفاوت است؟



۷. آیا می‌توانید این تساوی را حل کنید و ارزش عددی گوی‌های قرمز و آبی و سفید را حساب کنید، به گونه‌ای که حاصل جمع گویای آن است.

+			
+			
<hr style="width: 100%;"/>			
=			

۸. سودوکو:

برای حل کردن جدول سودوکو باید عددهای ۱ تا ۹ را طوری توی خانه‌های جدول قرار بدهید که هر عدد در ردیف‌ها، ستون‌ها و مربع‌های ۳ در ۳ یک بار بیاید.

			۵					۶
			۸	۷		۳		۲
۲	۷		۳				۸	۱
				۳	۴	۹		
۷	۹	۳		۵		۶	۱	۴
		۸	۷	۹				
۹	۲				۳		۵	۷
۵		۶		۸	۷			
۳					۵			

کیک باقلوا

نوش جان



طرز تهیه

- آرد و بیکنگ پودر را سه بار الک می کنیم.
- تخم مرغها را در ظرفی می ریزیم و با شکر و وانیل به مدت چهار دقیقه با همزن می زنیم. وقتی مواد را خوب زدیم، هل و سیس روغن را به مواد اضافه می کنیم و حدود یک دقیقه دیگر هم می زنیم، در حدی که روغن با مواد مخلوط شود. در ادامه آرد را اضافه و با لیسک خوب مخلوط می کنیم.
- مواد را درون قالبی که از قبل چرب کرده ایم، می ریزیم و ۴۵ دقیقه در فر با دمای ۲۰۰ درجه سانتی گراد می گذاریم.
- کیک را از فر در می آوریم و مخلوط زرده و زعفران را با برس روی آن می مالیم. حالا اجاق فر را روشن می کنیم و بار دیگر چهار تا پنج دقیقه کیک را در فر می گذاریم.
- مواد شربت را در ظرفی می ریزیم، مخلوط می کنیم و روی حرارت می گذاریم تا کمی بجوشد.
- کیک را از فر در می آوریم و برش می زنیم. بعد شربت را داغ داغ روی کیک می ریزیم.

مواد لازم

- تخم مرغ، سه عدد
- شکر، یک لیوان
- شکر، یک پیمانه
- بودر هل، یک قاشق چای خوری
- بیکنگ پودر، یک دوم قاشق چای خوری
- روغن مایع، یک سوم پیمانه
- وانیل، یک چهارم قاشق چای خوری
- آرد، یک و نیم پیمانه

مواد لازم برای شربت

- شکر، یک پیمانه
- آب، نیم پیمانه
- گلاب، نیم پیمانه

مواد لازم برای رومال کیک

- زرده تخم مرغ، یک عدد
- زعفران دم کرده، یک قاشق غذاخوری
- خلال پسته، برای تزیین روی باقلوا

پاسخ سرگرمی

جواب ۱. ۷۹

جواب ۲. ۶

عدد دایره وسط در هر ردیف معادل نصف حاصل جمع عددهای سمت راست و چپ آن است.

$$۶ = ۱۲ : ۲ = ۳ + ۹$$

جواب ۳:

دایره بزرگ در جهت عقربه‌های ساعت چرخش ۴۵ درجه دارد و سفید و سیاه عوض و بدل می‌شوند. دایره سفید در مرکز دایره سفید و سیاه می‌شود.



جواب ۴. سوراخ کلید وجود ندارد.

جواب ۵. ۷

حاصل جمع هر کدام از این عددها به تعداد رقم‌هایشان تقسیم شده است.

$$۷ = ۲۸ : ۴ = ۹ + ۷ + ۴ + ۸$$

جواب ۶: شماره ۳

در همه این طرح‌ها غیر از شماره ۳ دو تا مستطیل وجود دارد.

جواب ۷: گوی آبی

گوی قرمز ۸

گوی سفید ۵

$$۵۵۵ = ۱۸۵ + ۱۸۵ + ۱۸۵$$

آبی قرمز سفید

آبی قرمز سفید

آبی قرمز سفید

قرمز قرمز قرمز

جواب ۹: سودوکو

۸	۳	۴	۵	۱	۲	۷	۹	۶
۶	۱	۵	۸	۷	۹	۳	۴	۲
۲	۷	۹	۳	۴	۶	۵	۸	۱
۱	۵	۲	۶	۳	۴	۹	۷	۸
۷	۹	۳	۲	۵	۸	۶	۱	۴
۴	۶	۸	۷	۹	۱	۲	۳	۵
۹	۲	۱	۴	۶	۳	۸	۵	۷
۵	۴	۶	۹	۸	۷	۱	۲	۳
۳	۸	۷	۱	۲	۵	۴	۶	۹

مواد لازم: به به به تعداد دلخواه

چای

طرز تهیه

■ به‌ها را شسته و با رنده درشت رنده کنید. ■ به‌های رنده‌شده را روی پارچه تمیزی پهن کنید و به مدت دو روز اجازه دهید تا کمی خشک و نم آن گرفته شود. ■ حالا به‌های خشک‌شده را در تابه بریزید و روی حرارت آن را خوب تفت دهید. به میزانی تفت دهید که رنگ آن تغییر کند و به‌عنوان چای آماده استفاده باشد. ■ برای هر نفر یک قاشق چای‌خوری از به خشک‌شده را با آب جوش دم کنید و می‌توانید از دانه هل یا چوب دارچین هم برای عطر بیشتر آن استفاده کنید.



چای خوش‌مزه و

خوش‌طعم به بسیار آرام‌بخش

است. خاصیت ضد التهابی و

آنتی‌اکسیدانی* دارد، به حل مشکلات

گوارشی کمک می‌کند، برای سیستم

قلبی عروقی مفید است، و سبب

کاهش استرس می‌شود.

* مواد بسیار مهمی در حفظ و سلامتی بدن به شمار می‌روند و کمبود آن‌ها به بدن آسیب می‌رساند.

می‌کشد تا تجزیه شوند. حالا به نظر شما، عمر طولانی این زباله‌ها چه خطراتی برای زمین و موجودات آن دارد؟

شکل‌گیری حیوانات ناقص!

ساده‌ترین جواب به پرسش بالا این است که با توجه به عمر آن‌ها، زمین روز به روز بیشتر از زباله انباشته می‌شود. این زباله‌ها هم باعث آلودگی و هم موجب تجمع میکروب‌های فراوان می‌شوند که برای انسان‌ها خطرناک‌اند. اما یک مسئله مهم‌تر ... گفتیم یک ظرف شیشه‌ای هزار سال عمر می‌کند. طبیعی است که اگر شیشه را در جایی رها کنیم، ممکن است در اثر برخورد با

کاغذهای روزنامه و مجله، و پلاستیک از جمله زباله‌هایی هستند که به آن‌ها «زباله خشک» می‌گوییم. از بین این زباله‌ها، کاغذ عمر کمتری دارد و بسته به جنس و ضخامت آن، از سه تا



لیوانی سالم مربوط به ۴۵ سال قبل

اگر به علامت‌ها و نوشته‌های روی لیوان دقت کنید، متوجه عمر آن می‌شوید. علامتی که روی لیوان می‌بینید، مربوط به

دوازده ماه طول می‌کشد که تجزیه شود و به طبیعت برگردد. اما سایر زباله‌ها عمری بسیار طولانی‌تر

جداسازی زباله‌های خشک، چگونه موجودات زنده و زمین را نجات می‌دهد؟

زباله‌های ویرانگر

اسکن کنید و مراحل تفکیک زباله را ببینید.



سال ۱۹۷۶ میلادی است و بازی‌های المپیک که در آن سال در «مونترآل» (کشور کانادا) برگزار شد. یعنی مربوط به سال ۱۳۵۵ شمسی و ۴۵ سال قبل است.

معلوم می‌شود که لیوان در آن سال توسط یک انسان بی‌ملاحظه و بدون توجه به طبیعت روی زمین افتاده و بعد از آن در اثر اتفاقات فراوان (مثل باد و باران) سفری طولانی را آغاز کرده و سرانجام سر از اقیانوس درآورد. معلوم نیست لیوان در این سال‌ها از چه کشورهایی سر درآورده، اما سرانجام در ساحل دریایی افتاده است و هنگام جمع‌آوری زباله‌ها معلوم شده که ۴۵ سال از عمر آن گذشته است؛ بدون آنکه لیوان پلاستیکی خراب و تجزیه شود و به طبیعت بازگردد. سر نوشت تمام زباله‌هایی که در طبیعت رها می‌کنیم، همین است! حتی شاید هم بدتر.

زباله‌های هزارساله

شیشه‌ها، قوطی‌های فلزی نوشابه‌ها،

دارند. مثلاً یک قوطی فلزی نوشابه صدسال زمان می‌خواهد تا تجزیه شود. این شرایط در مورد پلاستیک و شیشه بسیار بدتر است. یک ظرف پلاستیکی حداقل ۵۰۰ سال زمان می‌خواهد تا تجزیه شود؛ درست مثل همان لیوانی که درباره‌اش صحبت کردیم. حالا اگر ظرف بزرگ‌تر باشد و ضخامت بیشتری داشته باشد، حتی ممکن است تجزیه آن هزار سال طول بکشد! شیشه نیز همین شرایط را دارد. اگر یک ظرف شیشه‌ای را در جایی رها کنید، هزار سال بعد اثری از آن نخواهد ماند. شیشه‌های ضخیم‌تر حتی چهارهزار سال طول

جسمی سخت یا افتادن به روی زمین بشکند و به چندین قطعه تیز و برنده تبدیل شود. قطعات برنده شیشه به راحتی می‌توانند هر کسی را مصدوم کنند. چه انسان‌ها را و چه حیواناتی را که نمی‌دانند شیشه چیست و تیزی آن چقدر است. حالا فرض کنید یک حلقه پلاستیکی درون آب بیفتد و به جایی برود که حیوانات دریایی در آن زندگی می‌کنند. آنگاه این حلقه به لاک یک بچه لاک‌پشت



چنین غرفه‌هایی ندارید، زباله‌های خشک را جدا بگذارید تا ماشین‌های شهرداری هنگام برداشتن زباله‌ها، تمام زباله‌های خشک را جداگانه بردارند.

در کنار آن، باید بدون خجالت کشیدن و ترس، دیگران را متوجه اشتباهاتشان کنید. حتی اگر پدر و مادرتان جداسازی زباله‌ها را رعایت نمی‌کنند، کافی است تصویرهای این مجله را به آن‌ها نشان دهید تا ببینند با زباله‌هایشان چه خطر بزرگی برای حیوانات ایجاد می‌کنند. پس هر چه سریع‌تر این تصویرها را به آن‌ها نشان دهید!



خرچنگ در یک لیوان یک‌بارمصرف گیر بیفتد و نتواند خود را آزاد کند. بدتر از آن پرنده‌ای است که سرش داخل یک کیسه فریزر می‌رود و دیگر به هیچ شکل نمی‌تواند خود را از شر این دشمن مزاحم رها سازد. یا پرندگانی هستند که پلاستیک‌های رنگارنگ را به جای غذا می‌خورند!

نتیجه تمام این‌ها یک اتفاق غم‌انگیز است: مرگ یک حیوان بی‌گناه به خاطر بی‌توجهی یک آدم بی‌مسئولیت که زباله‌اش را در طبیعت رها کرده است.

هرچه سریع‌تر زباله‌های خشک را جدا کنید
نجات این حیوانات بی‌گناه و نجات

گیر کند. چه اتفاقی می‌افتد؟ کافی است به تصویرها نگاه کنید. لاک پشت نمی‌تواند حلقه را از لاکش جدا کند. هر چه لاک پشت رشد کند، لاک آن نیز باید رشد کند، اما این حلقه اجازه رشد به لاک را نمی‌دهد. نتیجه این می‌شود که لاک از دو طرف بزرگ می‌شود، اما در قسمتی که حلقه قرار داشته، لاک نمی‌تواند رشد کند. به این ترتیب حلقه باعث رشد غیر طبیعی لاک پشت می‌شود.



زمین از انبوه زباله‌های خشک فقط یک راه دارد: «بازیافت».

برای اینکه زمین را از شر تمام زباله‌های خشک نجات دهید، باید از خانه خود شروع کنید. زباله‌های پلاستیکی، کاغذی، فلزی و شیشه‌ای را از سایر زباله‌ها (مثل پوست میوه یا استخوان مرغ و ماهی و ...) جدا کنید و آن‌ها را به نزدیک‌ترین غرفه بازیافت شهر خود تحویل دهید. حتی اگر در شهرتان

کیسه فریزرهای مرگبار

اما حتی این لاک پشت خیلی خوش‌شانس بوده که توانسته است به زندگی خود ادامه دهد. حیوانات اشیای شفاف و بی‌رنگ را تشخیص نمی‌دهند و مثلاً اگر کیسه فریزر یا یک دستکش نازک پلاستیکی در مسیرشان باشد، متوجه نمی‌شوند که این یک زباله مزاحم است. ممکن است یک ماهی به داخل یک دستکش برود و دیگر نتواند از آن بیرون بیاید. یا اینکه یک

ورزش راکتی

ورزش تنیس از جمله رشته‌های راکتی است که هم به صورت انفرادی و هم به شکل دو نفری برگزار می‌شود. شاید فکر کنید که برای انجام آن، به وسایل و راکتی گران قیمت نیاز دارید. اما بد نیست بدانید، حدود ۸۰۰ سال قبل که این ورزش اختراع شد، به جای تور از یک طناب بین دو بازیکن استفاده می‌شد و بازیکنان به جای راکت، از کف دست خود استفاده می‌کردند. بعدها به جای کف دست، از یک تخته استفاده شد. اگر زمینی صاف در اختیار داشتید، با کمترین امکانات می‌توانید این بازی را در آنجا انجام دهید. البته باید قوانین آن را به خوبی بدانید.



وسایل بازی تنیس

راکت



مهم‌ترین وسیله بازی تنیس راکت است. هر راکت از دستگیره، دسته و سر تشکیل می‌شود. در سر راکت (قاب راکت) شبکه‌ای توری شکل وجود دارد که از جنس نایلون است. قسمت سر راکت که ضربه با آن زده می‌شود، باید تخت باشد. وزن راکت مردان ۳۵۰-۴۰۰ گرم و راکت زنان و نوجوانان ۳۰۰-۳۵۰ گرم و حداکثر ارتفاع راکت ۷۹ سانتی‌متر است.

زمین تنیس

مسابقه‌های تنیس روی سه نوع زمین انجام می‌شوند: زمین چمن، خاک آجری، و زمین سخت که این زمین‌ها به رنگ‌های متفاوتی چون آبی و بنفش وجود دارند. مستطیلی که زمین تنیس را تشکیل می‌دهد، دو اندازه متفاوت دارد. در مسابقه‌های انفرادی طول زمین ۲۳/۷۷ و عرض آن ۸/۲۳ متر است. در این مسابقه‌ها، دو مستطیلی که در دو کناره سمت راست و چپ هر نیمه زمین تنیس وجود دارند، محوطه بازی محسوب نمی‌شوند و برخورد توپ به این مناطق «اوت» است. اما این دو مستطیل در مسابقه‌های دو نفره جزئی از نیمه زمین به حساب می‌آیند. به این ترتیب، عرض زمین تنیس در بازی‌های دو نفره به ۱۰/۹۷ متر افزایش می‌یابد. همه خط‌های زمین ۵ سانتی‌متر است و این خط‌ها نیز جزء زمین بازی محسوب می‌شوند.



توپ

توپ تنیس از جنس لاستیک و به قطر ۶/۴ تا ۶/۸ سانتی‌متر است. روی توپ تنیس از گُرک (نمد) پوشیده شده است تا فشار هوا آن را از بین نبرد. وزن توپ باید بین ۵۶/۷ گرم تا ۵۸/۵ گرم باشد و اگر این توپ از ارتفاع ۲۵۴ سانتی‌متری روی سطح بتنی رها شود، باید بین ۱۳۵ تا ۱۴۷ سانتی‌متر بالا بیاید. برای اینکه مشخص شود یک توپ پر فشار برای برگزاری مسابقه مناسب است یا خیر، آن را ۶۰ روز در محل برگزاری مسابقه قرار می‌دهند تا تغییرات احتمالی روی آن مشاهده شود.



لباس

بیشتر مردان تنیس‌باز (تنیسور) پیراهن آستین کوتاه یا بی‌آستین، شلوارک بلند و کتانی ورزشی با کف لاستیکی می‌پوشند. آن‌ها در انتخاب رنگ لباس خود آزادند.



نقش باران در تنیس

با توجه به برگزاری مسابقات تنیس در فضای باز، در بسیاری اوقات بارش شدید باران موجب توقف مسابقه می‌شود. هرگاه شدت باران به حدی باشد که بر روند بازی تأثیر بگذارد، مسابقه متوقف می‌شود و بازیکنان به سرعت به رختکن می‌روند. پس از توقف باران، مسابقه ادامه می‌یابد.

گیم و ست

مسابقات تنیس در سه دست «ست» و در برخی مسابقات در پنج ست برگزار می‌شوند. هر دست وقتی به پایان می‌رسد که یکی از شرکت‌کننده‌ها برنده شش «گیم» شود. اما اگر دو تنیس‌باز پنج ست را به سود خود خاتمه دهند (جفت پنج شوند)، برنده کسی است که در هفت ست به پیروزی برسد.

روش سرویس‌زدن

محدوده‌ای که بازیکن می‌تواند از آنجا سرویس بزند، ۴/۱۲ متر (۴ متر و ۱۲ سانتی‌متر) از انتهای سمت چپ یا راست عرض زمین است. بازیکن برای زدن سرویس پشت خط عرضی زمین خود قرار می‌گیرد و توپ را به قسمت مخالف زمین حریف می‌زند. مثلاً اگر زننده سرویس در نیمه راست زمین خود ایستاده باشد، باید ضربه را به گونه‌ای بزند که وارد بخش چپ زمین حریف (از نگاه زننده ضربه) شود. گیرنده توپ می‌تواند در هر قسمت از زمین خود که تمایل دارد، بایستد. در تنیس تمام ضربه‌ها باید یک‌ضرب به زمین حریف برگردانده شود.

نحوه امتیازدهی در هر گیم

هر بازیکنی که توپ را در زمین حریف قرار دهد و حریف نتواند آن را برگرداند، ۱۵ امتیاز می‌گیرد. تکرار این کار برای دومین بار، امتیاز بازیکن را به ۳۰ می‌رساند. سومین ضربه موفق، این امتیاز را به ۴۰ می‌رساند. موفقیت در ضربه بعدی موجب پیروزی در یک گیم می‌شود. در صورت تساوی ۴۰-۴۰ دو بازیکن در یک گیم، بازی آن‌قدر ادامه پیدا می‌کند که یکی از بازیکنان دو بار پیاپی امتیاز بگیرد و گیم را به سود خود خاتمه دهد.



اسکن کنید و با توپ تنیس بیشتر آشنا شوید.

رمز و راز رنگرزی

صدای قل قل که از دیگ رنگرزی به گوش برسد، یعنی آن کارگاه هنوز سرپاست و روزگار همچنان با آن سر سازگاری دارد. می‌توان تک‌توک نمونه‌های آن‌ها را در راسته بازار شهرهایی پیدا کرد که مرکز فرش‌بافی ایران هستند؛ شهرهایی مانند اصفهان، قم، کاشان، تبریز و کرمان.

در و دیوار رنگرزی‌هایی که کلاف‌های پشمی و ابریشمی را برای تولیدکنندگان فرش رنگ می‌کنند، دیگر مانند گذشته دود گرفته و سیاه نیست، اما هنوز که هنوز است به همان روش سنتی و آبا و اجدادی مشغول کار هستند. روزگاری که فرش دست‌باف ایرانی طرفداران بسیاری در ایران و خارج از مرزهای ایران داشت، رنگرزی‌های سنتی هم روزگار پرکاری داشتند. اما با سرد شدن بازار فرش ایرانی، رنگرزی‌ها هم دیگر کمتر زیر دیگ‌هایشان را روشن کردند. این روزها رنگرزی‌ها نه تنها محلی برای رنگ کردن کلاف‌های تولیدکنندگان فرش هستند که بخشی از میراث فرهنگی ما ایرانی‌ها هم به حساب می‌آیند.



شغل خانوادگی

رنگرزی یک کار خانوادگی است. یعنی در این حرفه پسر کار را از پدر می‌آموخته و پدر رمز و رموز کار و تجربه‌های خود را به پسرش یاد می‌دهد. با این روش اسرار کار در خانواده باقی می‌ماند و رنگرزی به حیات خود ادامه می‌دهد. به همین خاطر است که صاحب این رنگرزی در قم، عکس پایه‌گذار کارگاه را روی دیوار نگه داشته است و روزش را با یاد او شروع می‌کند. کارگرانی که امروز در این کارگاه کار می‌کنند، همچنان سر سفره‌های می‌نشینند که او پهن کرده است.

سختی‌های رنگرزی

این همان «پاتیل» معروف رنگرزی است. اما بر خلاف آنچه می‌گویند، کار پای پاتیل یا خم رنگرزی آن قدرها هم آسان نیست. رنگرزی کلاف‌ها را در حالی در دیگ می‌چرخاند تا به خود رنگ بگیرند، که شعله زیر دیگ روشن است و آب در حال جوشیدن. رنگرزی‌ها به این کار «هموار کردن» می‌گویند. کمردرد از عوارض پای پاتیل ایستادن است، چرا که برای هموار کردن کلاف باید روی پاتیل خم شد. به همین خاطر است که معمولاً جوان‌ترها پای پاتیل می‌ایستند.



اسکن کنید و با رنگرزی بیشتر آشنا شوید



اسرار کار

رنگریزی پر از رمز و راز است. هر رنگ بر اساس فرمول و ترکیبی مشخص از مواد رنگی ساخته می‌شود. رنگرز باید بداند که در چه درجه‌ای رنگ را به آب اضافه کند، یا کلاف را در چه شرایطی به دیگ رنگ بسپارد. او هزار باید و نباید دیگر را به وقت رنگ کردن کلاف رعایت می‌کند تا کلاف‌ها همان رنگی شوند که باید. رمز و رموز رنگریزی همین فرمول‌های ساخت رنگ‌ها و ریزه‌کاری‌هایی است که نتیجه کار و رنگ نهایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.



کلاف‌ها زیر آفتاب

حتی خشک کردن کلاف‌های رنگی هم پر از ریزه‌کاری است. از جمله اینکه کلاف‌ها باید به‌مرور و رشته‌های زیر و رو هم‌زمان خشک شوند تا رنگشان یکدست شود. کلاف‌های رنگی ابتدا به خشک‌کن سپرده می‌شوند تا آب آن‌ها گرفته شود. سپس برای مدتی در سایه قرار می‌گیرند تا زیر و روی کلاف‌ها به یک نسبت خشک شود. کلاف‌های قرار گرفته روی تیر چوبی، بارها چرخانده می‌شوند تا آب و رنگ به یک طرف نروند و کلاف دو رنگ نشود. رنگرزها معمولاً کلاف‌هایشان را پس از خشک شدن در سایه، روی بام بازار می‌برند تا آفتاب وظیفه‌اش را انجام دهد.



شیمیایی یا طبیعی

رنگ‌های گیاهی باعث دوام رنگ کلاف می‌شوند و پشم ابریشم رنگ‌شده با آن‌ها به مرور زمان درخشان‌تر و جذاب‌تر می‌شود. اما رنگ‌های شیمیایی ارزان و کم‌دوام هستند. پوست گردو، روناس، اسپرک، برگ انگور، نیل و پوست انار از جمله مواد رنگی گیاهی هستند که برای رنگریزی به پاتیل رنگرزان ریخته می‌شوند.



۵ آذر روز بسیج مستضعفان گرامی باد



]] بسیج یعنی نیروی
کارآمد کشور برای
ضمیمه میدان ها]]

مقام معظم رهبری